

● ویژه نامه ای از مصیبت و هم دلی، چهل روز بعد از آوار متروپل ● تیر ماه ۱۴۰۱ ● خبرگزاری مهر

مجله مهر

آبادان

جمعیت

۸۴ میلیون نفر

فهرست

۳ سرمقاله | مردمی که آوار برداری بلدند

۵ پیام دوم خرداد آبادان

۸ در میدان آبادان

۹ همسایه متروپل برای کمک به امدادگران از خانه‌اش گذشت

۱۵ از سوناتا تا پراید

۲۵ من، تنها آتش‌نشان زن آبادان، ۱۷ سال دارم

۲۹ نگاهی به اخبار از لحظه وقوع حادثه متروپل تا چهلم واقعه

با یاد و سپاس از خبرنگاران و عکاسان خبرگزاری مهر در استان خوزستان که در بحران متروپل، شبانه روز در میدان بودند: علی نواصر، محمد حسن حیایوی، کوثر کریمی، سید خلیل موسوی، قاسم آل کثیر و محمود نواصر

مجله مهر

ویژه نامه آبادان

صاحب امتیاز:

خبرگزاری مهر

مدیر مسئول:

محمد شجاعیان

شورای سردبیری:

حسین طاهری، علیرضا رافتی

مدیر هنری:

محمد جواد حسنلو

همکاران این شماره:

میثم امیری، جواد شیخ‌الاسلامی،
محدث تک‌فلاح

نشانی:

ایران، تهران، خیابان استاد نجات
الهی، کوچه رضا مقدسی، پلاک ۱۸

تلفن تماس:

۰۲۱۴۳۰۵۱۰۰۰

پست الکترونیک:

info@mehrnews.com



مردمی که آواربرداری را بلدند

که شب‌ها را نخوابیدند و روزهای داغ خرداد آبادان را کار کردند.

حالا بعد از گذشت چهل روز از حادثه، چیزی از آن همه هجمه رسانه‌ای جهت‌گیرانه نمانده و چیزی که هست، روایت‌هایی است از هم‌دلی و آواربرداری غم توسط مردم عادی.

در اولین ویژه‌نامه «مجله مهر» منتظر ماندیم که آشوب این رودخانه بخوابد و کم‌کم آرامش زلالش، گوهرهای کف رودخانه را نمایان کند. گوهرهایی که همیشه از تلخ‌ترین حوادث، تسلی‌بخش‌ترین خاطرات را می‌سازند. اولین شماره از ویژه‌نامه مجله مهر روایتی است از «مصیبت و هم‌دلی»؛ روایتی از «درد و تسکین» که در آن گزارش‌های میدانی خبرنگار مجله مهر از آبادان، روایت آدم‌های معمولی اثرگذار و نگاهی به ابعاد مختلف ماجرای متروپل را می‌خوانید.

دوم خردادماه هزار و چهارصد و یک که ساختمان متروپل آوارش را گذاشت روی دل مردم آبادان، بازخوردهای مختلفی از مردم و رسانه‌ها بلند شد. از کسانی که تسلیت می‌گفتند و هم‌دلی می‌کردند که آواری را از دلی بردارند گرفته تا کسانی که از آوار بالا می‌رفتند تا یک قدم به مقاصد خودشان نزدیک شوند.

همان ابتدای کار، مطالبه حق و درخواست شناسایی و محاکمه عوامل حادثه، در امواج خبری و محتوایی رسانه‌هایی که می‌خواستند ماهی خودشان را از آب بگیرند گم شد و برخی رسانه‌ها آشوب شدند در دل مردمی که تسکین می‌خواستند. در همین میان، مردم و گروه‌هایی که گوشی برای سروصدای رسانه‌ها ندارند، مثل همیشه بی‌سرو صدا آستین بالا زدند و هر طور که می‌شد شروع کردند به آواربرداری. از کسی که خانه و زندگی‌اش را داد پای باز شدن راه امدادگران تا کسانی

◀ برداشتن آوار مهارت خاصی می‌طلبد که کار هر کس نیست. این را می‌توانید از آتش‌نشان‌ها بپرسید. این که چرا نمی‌شود به راحتی بتن و تیرآهن و میلگرد مانده از پلاسکو را برداشت و تن‌هایی که زیر آن هنوز نفس دارند را بیرون کشید؟ آواربرداری را اگر درست انجام ندهی کار گره می‌خورد و دردسر جدید آوار می‌شود. غم، آوار است. یک آن هوار می‌شود روی دل آدم و ذره ذره برداشته می‌شود. تازه اگر کسی پیدا شود که آواربرداری بلد باشد. کسی که بداند کلمات لبه‌های تیز دارند و اگر درست استفاده نشوند، زخم می‌شوند روی دل شنونده. کسی که بداند وقتی مصیبت روی دلی آوار می‌شود، «تسلیت» با انتخاب درست کلمات کوچک‌ترین کاری است که می‌شود برایش کرد. کسی که بداند نباید آوار غم روی دل مردم را پله کرد برای رسیدن به اهدافی که برای آدم مصیبت‌زده مرهم نمی‌شوند.





پیام دوم خرداد آبادان

◀ پیش‌نوشت: در نوشتن این جستار، از توییت‌های آقای محمد مالی یکی از چهره‌های رسانه‌ای خوزستان استفاده برده‌ام.

دوم خرداد متروپل فرو ریخت. مراکز انتقال خون اولین جایی بود که آبادانی‌ها به آن هجوم آوردند. این درست وقتی بود که دوربین همه رسانه‌ها روی متروپل تمرکز کرده بودند. موافقان سیستم به دنبال راهی بودند تا خشم درست مردم را در نحوه خبررسانی کنترل کنند و مخالفان هلهله‌کنان به دنبال آن بودند تا صحنه بحران را به صحنه مخالفت سیاسی تبدیل کنند. اما مردم چنین واکنشی نداشتند. مردمی که هم عصبانی بودند و هم ناراضی، همدردی و هم دلی را انسانی‌تر از مخالفت سیاسی یافتند. آنها نشان داده‌اند که جرئت مخالفت سیاسی دارند اما در صحنه بحران، هم دلی با هم وطن را به هر کنش سیاسی دیگری ترجیح می‌دهند. مردم حواسشان بود که سازنده و مالک برج مستهجن متروپل، جایزه چهره ماندگار صنعت ساختمان منطقه آزاد اروند را صاحب کرده بود. آنها می‌دانستند که مجموعه‌ای از تصمیم‌گیران در فاجعه آبادان دخیل بوده‌اند، اما لحظه را دریافتند و توانستند خشم‌شان را از شفقت‌شان تفکیک کنند. بی‌آنکه عصبانیت‌شان را

فراموش کنند، لحظه‌ای از کمک به هم‌نوع غافل نشدند. یکی‌شان رضامعراج بود که از خانه‌اش دستگاه هیلتی آورد تا تونل حفر کند، بلکه برسد به طبقات پایینی.

بعضی از آبادانی‌ها در جریان کمک‌رسانی زخمی شده بودند. ولی دلیلی نمی‌دیدند که صحنه را ترک کنند. روز و شب هم نمی‌شناختند. عدنان مطوری سگ‌های تربیت‌شده‌اش را به صحنه آورد تا بتوانند نقطه دقیق زنده‌ها را از زیر آوار تشخیص بدهند. مشتری‌های «کافه مری» هم دلشان نمی‌آمد در لحظه «زایش تراژدی» باریستای محبوب کافه را تنها بگذارند. آنها ایستادند و نگاه کردند: «تنهایی پریها»! اما از همه غریب‌تر پیرمردی بود که خانه‌اش چسبیده به ضلع جنوبی متروپل بود. لازم بود تا خانه تخریب شود تا یاری‌رسانی راحت صورت بگیرد. پیرمرد گفت: فدای سرت کاکا...

نام این مردم چیست؟ حقشان چطور؟ کسانی هم بودند که نمی‌گذاشتند نزدیک متروپل زباله جمع شود. وسط آن بلبشو آنها کیسه دست‌گرفته بودند و بی‌هیاو زباله‌ها را جمع می‌کردند. دوست نداشتند شهرشان وسط بحران هم آلوده به زباله باشد. زباله اصلی متروپلیست‌ها بودند و هستند که هنوز یک خط از مردم عذرخواهی نکرده‌اند؛ دریغ از یک جمله. کجایند

لات‌های کوچه خلوت؟ تلخی آبادان این بود که عزاداشت جلوی چشم عزاداران لحظه به لحظه به وقوع می‌پیوست. آنها داشتند ذره‌ذره مصیبت را مزه‌مزه می‌کردند؛ چه بد. این طور نبود که خبری بیاید که فلانی از دنیا رفته است تا مویه با اطمینان شروع شود. بلکه صاحبان عزاداشت دوخته بودند به متروپل و لحظه به لحظه ناامیدی‌شان بیشتر می‌شد تا جایی که بعد از روز سوم یا چهارم تسلیم حادثه شدند. دست‌ها بی‌اختیار تن دکمه‌های پیراهن سیاه‌شان را می‌بست. چنین غمی می‌توانست آبتن یک شورش عظیم باشد و قربانیان فراموش شوند. اما آبادانی‌ها انصاف نمی‌دیدند که چنین کنند؛ آنها پلک چشم‌های قهرمان یخنوردی دنیا را می‌دیدند که از کوفتگی سنگین‌تر شده بود. آنها آتشنشان‌های تهرانی را دیده بودند که کنار متروپل افتادند تا اندک انرژی بگیرند و بتوانند دوباره بلند شوند.

کار برعکس، دوباره مدعیان فضای مجازی ثقل محافل شدند. در فضای مجازی چیزی که فراموش شده بود درد مردم بود. جناح‌بندی سیاسی مهم‌تر از هم‌دردی و تسلا شده بود. فقط آن کسی که عزیزی را از دست داده باشد می‌فهمد که تسلا دیگران چطور می‌تواند آوار غم را از روی دل عزادار بردارد. بیراه نبود؛ در فضای مجازی کسی عزیزی را از دست نداده بود که بخواهد تسلی‌دهنده و یاری‌دهنده باشد و نام آدم‌هایی را بیاورد که بی‌منت تنها از روی آدم بودن و درد آدم داشتن توی متروپل می‌دویدند. سلبریتی که سگ‌های امدادگر



رامی بیند ولی مردم یاری گررانی بیند، یک جای انسانیتش می‌لنگد. سگ‌ها مهمند ولی آدم‌ها مهمتر؛ چطور می‌توان از آقای نصاری نگفت؟ همو که سه‌چرخه‌اش را روشن می‌کرد و روزانه صدها وعده غذای گرم توزیع می‌کرد.

انسانیت زن و مرد نمی‌شناسد، طلبه و غیر طلبه هم. در سیاهه اسم‌ها باید هر دویشان را گفت: هم حسین سلامی روحانی و هم شهربانو منصوریان ووشوکار. یک تصویر از همه تصویرها درس‌آموزتر بود: مردم رفته بودند تا برای عزیزانشان سوگواری کنند. درست کنار سوگ‌شان، قبر نسبتاً شیک پدر عبدالباقی، مالک متروپل، دیده می‌شد. عکس می‌گوید: این مردم هیچ تعرضی به آن قبر نکردند با آنکه دلشان خون بود و مصیبت وجودشان را تسخیر کرده بود. واقعیت صحنه همین است.

اما حق این مردم درست ادا نشد؛ در هیچ رسانه‌ای. اگر رسانه‌ای بلافاصله بعد از ریزش متروپل به دنبال نمونه خارجی‌اش است یعنی عملاً درکی از درک هم‌نوع ندارد. این یعنی فقط سیاست‌برایش مهم است نه مردمی که داغدار شده‌اند. فرض کنیم در کشورهای دیگر هم این اتفاق افتاده باشد؛ ثم ماذا؟ بازتابش چه سودی دارد؟ پدر از

دست رفته کدام خانواده را زنده می‌کند؟ کدام دختر را به آغوش مادرش برمی‌گرداند؟ سوز دل چه کسی را آرام می‌کند؟ چه کسی را تسلاً می‌دهد؟

از طرفی در رسانه‌های فارسی‌زبان بیگانه عملاً خبری از امدادگرها و حتی کشته‌ها نبود. آن چیزی که برایشان اهمیت داشت اعتراضات در دل تاریکی شب بود. اصلاً برایشان مهم نبود چه کسانی درگذشته‌اند و چه کسانی در صحنه حاضر هستند. مهم این بود که در اعتراضات چه شعارهایی داده می‌شد. آن شعارها از تمام آدم‌های در صحنه مهم‌تر نشان داده می‌شد. حتی در انعکاس تصاویر اعتراضی، هیچ‌گاه زاویه دوربین رسانه‌های بیگانه، هم‌دلانه یا هم‌سطح مردم انتخاب نمی‌شد. تنها توده‌های سیاه‌رنگی کادرشان را پر می‌کردند؛ برای آنها حتی معترضین هم مهم نبودند؛ فقط بلوای حداکثری مهم بود. بی‌بی‌سی پرشین و پیروانش عکس‌های آتلیه‌ای از یک نفر منتشر کرده بودند: حسین عبدالباقی! با نور عالی و زاویه‌های جذاب... چرا که نه؟ مجرم در ناخودآگاه آنان قهرمان است.

رسانه ما کجا بود؟ چه کسی باید عکس پسر پانزده ساله‌ای که لحظه‌ای نمی‌ایستاد و پیرمرد هشتاد ساله‌ای را که با دامن دشداشه‌اش آواربرداری می‌کرد منتشر

کند؟

آبادان رسانه‌ها، آبادانی نبود که در خیابان امیری و اطراف متروپل در جریان بود. این آبادانی نبود که نمی‌نشست تا بتواند عزیزانش را در آغوش بکشد.

در رسانه‌های بیگانه عموماً خبری از جزئیات نبود؛ نه قهرمانی در کار بود، نه فعالیت... فقط اعتراض سیاسی معنادار بود؛ به نظر آنها اگر مردم اعتراض می‌کردند یعنی دارند براندازی می‌کنند و اگر فقط غمگساری می‌کردند یعنی دارند در نقشه حکومت بازی می‌کنند! برای آن رسانه‌ها فقط دوگانه‌سازی مطرح بود: هر کس شعار نمی‌داد ترسو و خائن بود، آنکه شعار می‌داد شجاع و آبادانی واقعی و در هیچ کدام از این دو تصویر جزئیاتی از حضور مردم وجود نداشت... نه از ترسونه از شجاع... فقط کلیاتی مهم بود که بتواند آتش به پا کند. فقط گلوله‌ای مهم بود که از اسلحه‌ای شناس یا ناشناس بیرون بیاید و تنی را بسوزاند، چشمی را اشکبار کند و دلی را خونین. فقط آن گلوله برایشان مهم بود؛ نه حتی گلوله خورنده. عبارت پیام دوم خرداد در تیتراژ اشاره دارد به گفته مشهور محمدرضا خاتمی در مشهد: هر کس پیام دوم خرداد را درک نکرده است، باید کنار برود. حال اما باید از پیام دوم خرداد آبادان گفت.

درمیدان اربابانے

راویت حادثه و همدلی

در میدان آواربازی

◀ متروپل که فرو ریخت، همه چشم‌ها به آبادان دوخته شد. هر که از منطری وزاویه‌ای به آن نگرست و بر طبق خواست و نیت خود درباره متروپل حرف زد و نوشت. بنگاه‌های رسانه‌ای غرب، رسانه‌های فارسی‌زبان بریتانیا و عربستان سعودی و... شروع کردند به ضریب دادن به متروپل. بی‌بی‌سی فارسی که درباره تیراندازی جمعی در آمریکا تنها چند خبر خنثی کار کرده بود، درباره متروپل سنگ تمام گذاشت و ده‌ها خبر و کلیپ و گفتگوی ویژه و... تولید کرد و دیگر رسانه‌های فارسی‌زبان خارج‌نشین نیز هم‌چنین. هنوز چند ساعت از فرو ریختن متروپل نگذشته بود که انگار ابری سیاه بر همه کشور سایه انداخته بود. همه صفحات، متأثر از یکدیگر، پر شده بود از آه و ناله و

فغان و دریغ‌گویی در رثای ایران. همه از یکدیگر سبقت گرفته بودند در تخریب چهره ایران و بدبخت‌نمایی. تا جایی که متروپل شد نماد انسان ایرانی! در متروپل دیدیم که مردم چگونه با دست گذاشتن در دست همدیگر، آن را به یک صحنه باشکوه از همدلی و اتحاد تبدیل کردند. علی‌رغم فضا سازی در اینستاگرام و شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های ضدایرانی، متروپل شد مجمع عاشقان ایران. صحنه‌هایی در اطراف این غول فساد خلق شد که باید روایت می‌شدند. نمی‌شد دست روی دست گذاشت و اجازه داد این تلاش همگانی و این اتحاد ملی و این همدلی در تار عنکبوت‌های وب گرفتار شود و دیده نشود. این شد که برای روایت گوشه‌هایی از ایثار و همدلی مردم ایران و آبادان به این شهر رفتم و در حسینه آذربایجانی‌ها که محل اسکان نیروهای امداد رسان بود مستقر شدم. قصدم بازنمایی حماسه

مردم در آواربرداری و امداد رسانی در متروپل بود. بدون هیچ اغراقی شهادت می‌دهم آنچه که در متروپل دیدم، در کنار غم و اندوه و ناآرامی که بود، زیبایی و زیبایی بود. آواربرداری در کوتاه‌ترین زمان انجام شد و همه اجساد در کمترین زمان از زیر دریایی از بتن پیدا شدند و تحویل داغ‌دیدگان شدند. در صورتی که با هر بادی که می‌وزید بیم فرو ریختن دوباره ساختمان بود، نیروهای آتش‌نشان و امداد رسان و داوطلبین مردمی به دل آوار می‌زدند و دُرهای قیمتی ایران، هموطنان آبادانی را، از زیر آوار بیرون می‌کشیدند. اینها و آنچه در اطراف متروپل می‌گذشت باید روایت می‌شد. اگرچه آنچه من از این بساط دشت کردم تنها نمی‌ازیمی بود و نمی‌شد همه گوشه‌های این همدلی را تصویر کرد، اما خواندن این روایت‌ها می‌تواند شما را با گوشه تازه‌ای از داغ متروپل، که پهلوی به حماسه می‌زند، آشنا کند.



گفت و گو مجله مهر با یکی از ایثارگران متروپل؛

همسایه متروپل برای کمک به امدادگران از خانه‌اش گذشت

مجید کعبی، بچه انقلاب و جنگ، نقش مهمی در آواربرداری از متروپل داشت. با اینکه خانه او در جریان فروریزی متروپل آسیب ندیده بود، اجازه داد برای امدادسانی بهتر آن را تخریب کنند.



◀ قبل از اینکه از تهران راه بیفتم و به آبادان برسم، چند سوژه مشخص برای پرداختن داشتم که یکی از جذاب‌ترین آنها آقای مجید کعبی بود؛ کسی که علی‌رغم اینکه خانه‌اش از فروری م트로پل آسیب ندیده بود، اجازه می‌دهد برای امداد رسانی بهتر خانه را تخریب کنند. تصمیم سختی است. فکرش را بکنید؛ خانه‌ای را که با زن و بچه در آن ساکن هستی و از در و دیوار آن خاطره داری و هر روز زندگی در آن برائت یک خاطره است به دست بیل مکانیکی و کلنگ بدهی و ببینی آجرهایی که با سختی روی هم گذاشته‌ای را یکی یکی برمی‌دارند و به جای خانه دویست متری ات یک زمین لخت به تو تحویل می‌دهند. شما حاضر هستید چنین تصمیمی بگیرید؟ شاید اگر خیلی خوش خیال باشیم و فکر کنیم که همان فردای تخریب خانه ما به ازای ارزش زمین و خانه رابه حسابمان واریز می‌کنند با چنین تصمیمی موافق باشیم، ولی اگر بدانیم تا امروز که یک ماه از حادثه م트로پل و تخریب منزل آقای کعبی گذشته هنوز هیچ حرفی درباره آینده این خانه گفته نشده و هیچ پولی رد و بدل نشده و معلوم نیست آقای کعبی و خانواده‌اش تا چه مدت زمانی آواره خواهند بود، نظرتان عوض شود!

می‌دانستم گفتگو با چنین کسی بسیار جذاب خواهد بود، اما باید اعتراف کنم دیدار و گپ و گفت با آقای مجید کعبی، رزمنده و جانباز دفاع مقدس و بچه‌هیائی باصفا، خیلی بیشتر از تصورم شیرین و خاطره‌بخش بود. در حسینه آذربایجانی‌ها

که سه هفته صبح و شب محل اسکان امدادگران، آتش‌نشانان و نیروهای مردمی بود، با آقای کعبی تماس گرفتم و شبی از شب‌های آبادان در کنار ساختمان م트로که و مخروبه م트로پل، که از نزدیک همچون هیولایی متعفن از فساد و تبعیض و ناکارآمدی بود، با هم گفتگو کردیم.

گفتم اگر تخریب خانه کمک می‌کند یک جنازه به دست خانواده‌اش برسد تردید نکنید

اولین سوالم درباره زمان حادثه بود. زیر سایه سیاه م트로پل که با وزش هر بادی این ترس را داشتم که قسمتی از ساختمان بر سرمان فرو بریزد، از آقای کعبی می‌پرسم هنگام کجا بودید؟ جواب می‌دهد: زمانی که م트로پل فرو ریخت من

ایران نبودم. با خانمم رفته بودیم نجف، زیارت امیرالمومنین (ع). وقتی خبردار شدم و بچه‌ها با من تماس گرفتند از آنها خواستم از ساختمان و وضعیت منزل مافیلم و عکس بفرستند. وقتی تصاویر را دیدم با خودم گفتم انگار اینجا انفجار اتمی شده است! خیلی عجیب بود. شما حساب کنید دوازده طبقه ساختمان با این عظمت ناگهان فرو بریزد؛ خودتان تصور کنید چه صدای وحشتناکی تولید می‌شود و چه صحنه ترسناکی به وجود می‌آید. از روی عکس‌ها مشخص بود چه فاجعه‌ای رقم خورده است. بعد از واقعه سینما رکس این بدترین بلایی بود که بر سر مردم آبادان آمد. اما این بار نباید بگذاریم م트로پل هم مثل سینما رکس به فراموشی سپرده شود.

زندگی ما را ببیند، بیاید تا نشانش بدهم. من الآن خانه پسرم زندگی می‌کنم که یک آپارتمان نودمتری دارد. یعنی الآن داریم با پسر و عروسم در یک خانه کوچک زندگی می‌کنیم. هیچ گلایه‌ای هم ندارم. چون من با خدا معامله کرده‌ام و برای مردم عزیز شهرم این کار را کردم. انشاءالله خدا جبران می‌کند. می‌گویند هر معامله‌ای کنی برد و باخت دارد، الا معامله با خدا که باخت ندارد و دوسر برد است. من هم شنیده‌ام که بعضی گفته‌اند کعبی اگر خانه‌اش تخریب شده، خوش به حالش، چون همانجا چند برابر پولش را گرفته! خدا را شاهد می‌گیرم که تا حالا نه حرفی از پول بوده نه چیز دیگری. فعلاً مسئولین هیچ قول و جوابی به ما نداده‌اند. من اگر پول این خانه را گرفته بودم، چرا باید هر شب در منزل یکی از اقوام و دوستان بخوابم؟

دوروز قبل از حادثه به مسئولان گفتم که ساختمان شکم داده و دارد فرو می‌ریزد

این رزمنده دفاع مقدس درباره لزوم تخریب خانه برای امداد رسانی بهتر می‌گوید: اگر این خانه تخریب نمی‌شد امداد رسانی واقعاً سخت می‌شد، چون متروپل را توی کوچه ۴ متری ساخته بودند. یعنی جایی ساخته بودند که به هیچ وجه منطقی نبود. هرکس کمی معماری بداند، می‌فهمد که جای ساختن متروپل اینجا نبود. مسئولان امر هم می‌دانستند. آخر توی یک کوچه چهارمتری و در مرکز شهر هیچوقت یک برج ۱۲ طبقه ساخته

الحمدلله از همان سال اول روضه امام حسین (ع) در این خانه برگزار شد تا حالا که به خاطر متروپل خراب شده است.

ادامه می‌دهد: ۲۲ سال است که مردم، رزمندگان و هرکس که عاشق امام حسین (ع) است، از اول تا دوازدهم محرم خودش را به اینجا می‌رساند. ما هر روز از ساعت هفت و نیم تا هشت و نیم صبح اینجا روضه داشتیم و حال و هوای خوبی بود. متأسفانه این خانه امسال تخریب شده است و نمی‌توان محرم امسال در آن روضه برپا کرد ولی هر وقت خانه را دوباره بسازیم باز هم دور هم جمع می‌شویم و روضه آقا را همینجا برپا می‌کنیم. الآن هم داریم دنبال جایی می‌گردیم که روضه به جای خانه خودم در آنجا برگزار کنیم. احتمالاً همین حسینیه آذربایجانی‌ها که در این مدت محل اسکان و استراحت نیروهای امدادی بود را برای برپایی روضه انتخاب کنیم.

یک قران پول نگرفتم؛ الآن در خانه نود متری پسر و عروسم زندگی می‌کنم

به آقای کعبی می‌گویم بعضی‌ها می‌گویند شما به جای تخریب این خانه پول خوبی دریافت کرده‌اید و ضمناً خودتان هم حتماً چندتا خانه دیگر دارید که اجازه داده‌اید به راحتی خانه‌تان را تخریب کنند. واقعاً این طور است؟! با لبخندی که نمی‌توان وصفش کرد جواب می‌دهد: هرکس یک برگه سند دارد که من در ازای تخریب خانه یک قران پول گرفته‌ام منتشر کنند. هرکسی هم که دوست دارد الآن وضعیت

از آقای کعبی می‌پرسم «چطور تصمیم به تخریب خانه گرفتید؟» پاسخ می‌دهد: در نجف بودم که پسر و من تماس گرفت و گفت مسئولان شهری و وزیر کشور می‌خواهند اگر شما اجازه می‌دهید خانه را برای امداد رسانی بهتر تخریب کنند. من گفتم اشکال ندارد. اگر با خراب کردن خانه ما جان یک جوان نجات پیدا می‌کند یا یک جنازه پیدا می‌شود و دل خانواده‌های مصیبت دیده آرام می‌شود، اصلاً درنگ نکن و بگو حتماً خانه را خراب کنند. یکی دو روز بعد از این تماس بود که خانه‌ای که کلی از آن خاطره داشتیم تخریب شد و این زمین صاف از آن به جا ماند.

کلنگ این خانه را به نیت روضه امام حسین (ع) زده بودیم...

می‌پرسم «تصمیم سختی نبود؟ حتماً از این خانه خاطرات زیادی داشته‌اید. راستی چند سال در این خانه سکونت داشتید؟» با لهجه و صمیمیتی که اخلاص و صداقت از آن می‌بارد جواب می‌دهد: کار من در مقابل زحمات و تلاش‌هایی که مردم عزیز، امدادگراها و آتش نشان‌ها داشتند هیچی نیست. من این را اصلاً در مقابل عشق و محبت این بچه‌ها به مردم هیچی نمی‌دانم. بله، ما ۲۲ سال اینجا خاطره داریم. خانه مادر من هم تقریباً سه چهار تا کوچه پایین‌تر از اینجا بود. من وقتی بازنشست شدم آمدم و اینجا را گرفتم. یک خانه کلنگی بود که از زمان جنگ مانده بود. همان خانه را ساختیم و کلنگش را هم به نیت روضه امام حسین (ع) زدیم.

نمی‌شود. چون استاندارد نیست. این کوچه حداقل باید هشت یا نه متر می‌شد تا مناسب این ساختمان باشد ولی مسئولان شهری ما هیچ توجهی به این قضیه نداشتند. اینجا حتی اگر آتش‌سوزی می‌شد ماشین آتش‌نشانی نمی‌توانست به ساختمان نزدیک شود. توی این کوچه صندلی و تیرهای برق هم گذاشته بودند و ماشین آتش‌نشانی باید توی خیابان اصلی می‌ایستاد. هرچه ما گفتیم کسی گوش نکرد. جالب است که خود من دو روز قبل از فرو ریختن متروپل من به آقایان مسئول در متروپل و شهرداری گفتم که این ساختمان شکم داده و سنگ‌ها دارد از بالا می‌ریزد ولی متأسفانه کسی توجه نکردند.

او ادامه می‌دهد: یک نکته که باید به آن توجه کنیم و شکرگزار خدا باشیم این است که الحمدلله این ساختمان وسط ظهر فرو ریخت. بعضی دوستان می‌گویند شانس آوردیم که این‌طور شد اما من اصلاً اسم این اتفاق را شانس نمی‌گذارم، بلکه می‌گویم رحم خدا بود. واقعاً خدا رحم کرد که متروپل وسط ظهر فرو ریخت، چون اگر این فرو ریزی ساختمان غروب اتفاق می‌افتاد و مردم در حال آمدن به بازار و خرید و رفتن به دکتر و... بودند، مطمئن باشید تلفات حداقل چهار صد پانصد نفر می‌شد.

مسئولان به خانواده‌هایی که آواره شده‌اند رسیدگی کنند

با اینکه هنوز تکلیف خود آقای کعبی مشخص نیست و خانواده ایشان در منزل دوستان و نزدیکان سکونت دارند، در طول این گفتگو آقای کعبی هیچ خواسته‌ای از جانب خودش مطرح نکرد. تنها مطالبه‌ای که آقای کعبی از مسئولان دارد مربوط به دیگر همسایه‌ها و مغازه‌دارانی می‌شود که از زمان تخریب متروپل خانه و کسب و کار خودشان را تخلیه کرده‌اند و هنوز جواب روشنی برای ادامه زندگی ندارند. با اینکه به تازگی بعضی از مغازه‌داران به محل کارشان برگشته‌اند اما هنوز تعداد زیادی از مردم هستند که جرأت نمی‌کنند به متروپل نزدیک شوند، چه برسد که در آن کار و یا زندگی کنند. آقای کعبی درباره شرایط مردم و بلا تکلیفی آنها می‌گوید: من به مسئولان گفتم فعلاً به این عزیزانی که از خانه‌شان آواره شده‌اند یک جایی بدهند تا زن و بچه‌شان آواره نباشند. به خود من که چیزی نگفته‌اند. نه قولی داده‌اند نه قرار است کاری انجام بدهند. اشکال هم ندارد. ما هم صبر می‌کنیم تا مدتی از این حادثه بگذرد و دل مردم ما کمی آرام بگیرد. من خاک پای مردم ایران، خصوصاً مردم شهر عزیزم آبادانم. هر کاری از دستم بر بیاید برای مردم انجام می‌دهم و هیچ کوتاهی نمی‌کنم. ما دوست داشتیم در دفاع مقدس جان‌مان فدای این مردم شود، ولی قسمت نبود و امروز هم هرکاری از دستم بر بیاید برای آنها می‌کنم. ولی واقعیت این است که شرایط کسانی که به خاطر متروپل خانه و مغازه‌شان تخلیه شده است خوب نیست. باید زودتر برای آنها فکری شود و تدبیری اندیشیده

شود. حداقل جایی را در نظر بگیرند تا این خانواده‌ها بتوانند در ماه‌های پیش رو در آن زندگی کنند. خانه کعبی فدای سر مردم، ولی باید به دیگر خانواده‌ها رسیدگی کرد.

خدماتی که در متروپل ارائه شد کمتر از اربعین امام حسین (ع) نبود

آقای کعبی که خودش از قدیمی‌های امیریه و آبادان است، نه تنها اجازه می‌دهد خانه‌اش را تخریب کنند، بلکه خود دوشادوش نیروهای امدادی و مردمی شروع به خدمت می‌کند. او درباره روزهای بعد از حادثه و شرایط امداد رسانی در متروپل می‌گوید: وقتی متوجه شدم چنین اتفاقی افتاده سفرم را نیمه تمام گذاشتم و با همسرم از نجف برگشتیم. تا به آبادان رسیدم ساکم را زمین گذاشتم و از صبح تا آخر شب با همکاران و رزمندگان و مردم پای کار متروپل بودیم. می‌توانم بگویم خدمات و حال و هوایی که در اربعین وجود داشت چیزی کمتر از خدمات اربعین امام حسین (ع) و یا زمان جنگ نبود! همین همدلی‌ها و کمک‌ها و موکب‌های مردم بود که روی روحیه امدادگرها اثر داشت. بچه‌های آتش‌نشان و هلال احمر وقتی این همدلی‌ها را می‌دیدند دوچندان روحیه می‌گرفتند و بهتر می‌توانستند کارشان را انجام بدهند. اینقدر غذا و میوه جات و شربت زیاد بود که اصلاً نمی‌دانستند چه کار بکنید. شما هنوز شربت را نخورده بودی یک هندوانه دستت بود، هندوانه را تمام نکردی یک موز دستت بود، موز را تمام نکردی یک نفر



بعد از جنگ آبادان رها شد؛ حق مردم آبادان این نیست

حرف‌های آخر مجید کعبی که خودش از بچه‌های انقلاب و جنگ است و هزینه‌های زیادی برای کشور داده است، از جنس درد است. او با دریغی که از عمق جاننش سرچشمه می‌گیرد درباره آبادان و محرومیت مردم آبادان می‌گوید: متأسفانه مسئولان بعد از جنگ به این شهر نرسیدند. این شهر شهری بود که فرودگاه بین‌المللی داشت، بندر واسکله آبی و ریلی داشت. هنوز توی نقشه دنیا بندر آبادان هست و همین یعنی این شهر شهر مهمی بوده. ولی متأسفانه بعد از جنگ در حق این شهر خیلی کوتاهی شد. این شهر نه آسفالت درستی دارد،

پرتقال دستت می‌داد. مردم آبادان واقعاً سنگ تمام گذاشتند. ما فکر نمی‌کردیم مردم برای فاجعه‌ای مثل این این‌طور سنگ تمام بگذارند.

مجید کعبی درباره حاشیه‌ها، دروغ‌ها و اخبار زردی که روزهای اول در فضای مجازی درباره نحوه امدارسانی در متروپل منتشر می‌شد می‌گوید: در فضای مجازی هر چیزی می‌گفتند ولی آنقدر نیروی امدادگر اعم از آتش‌نشان و هلال احمر و نیروی مردمی اینجا ریخته بودند که اصلاً نمی‌دانستی چطور از بین این همه جمعیت رد بشوی. از هر جای ایران به آبادان آمده بودند و همه سنگ تمام گذاشتند. من به عنوان یک آبادانی دست کسانی که به شهر من آمدند و به مردم من خدمت کردند را خالصانه می‌بوسم و ممنون‌شان هستم.

نه فاضلاب درستی دارد، نه آب آشامیدنی دارد، نه بهداشت درستی دارد و نه فضای شهری مناسب. متأسفانه چهل سال است که وضع آبادان همین است. حق مردم آبادان این نیست. همین الآن اگر کوچک‌ترین مسأله‌ای در شهرهای دیگر پیش بیاید، مسئولان برای آن شهرها سنگ تمام می‌گذارند و کوتاهی نمی‌کنند ولی اگر همان مسأله در آبادان پیش بیاید هیچ کاری نمی‌کنند. من به عنوان یک بچه انقلاب و جنگ و سرباز مردم کشورم، از مسئولان می‌خواهم که آبادان را به ۵۰ سال قبل برگردانند. آبادان آن موقع از الآن آبادتر بود. شهرهای دیگر را نگاه کنید که چقدر آباد شده‌اند؛ شهر ما که لب مرز است، پتروشیمی و بندر و پالایشگاه و منطقه آزاد و این همه امکانات دارد. چرا باید اوضاعش این‌طور باشد؟ امیدوارم حداقل به بهانه متروپل صدای مردم مابه گوش مسئولان برسد و به وضعیت آبادان رسیدگی شود. از شما هم می‌خواهم صدای مردم آبادان را به گوش مسئولان برسانید. حق این مردم این نیست.





از سوناتا تا پراید

نمی خواستم درگیر حواشی فوتبال شوم

«حسین سلامی» چهره جالب این روزهاست. او که روزگاری کاپیتان صنعت نفت آبادان بوده، حالا ملبس به لباس روحانیت است و انگار یک دنیا با سلامی قبل فرق کرده.

حاج آقا اگر ممکن است ابتدا یک معرفی از خودتان داشته باشید. بالاخره خیلی ها هنوز باورشان نمی شود شما همان حسین سلامی معروف هستید!

من حسین سلامی ام و حدوداً ۳۸ سال سن دارم. زاده آبادان هستم و کاپیتان سابق صنعت نفت آبادان. از بدو تولد تا حدود سه چهار سال پیش که به مشهد مهاجرت کردم، در آبادان زندگی کردم. از وقتی همراه با خانواده به مشهد آمدم یکسری اتفاقات در زندگی ام افتاد که در نهایت به لباس مقدس روحانیت ملبس شدم. این خلاصه ای از زندگی من است.

اگر موافقت ما به بیست سی سال پیش برگردیم و کمی درباره فوتبال صحبت کنیم. از چه زمانی وارد فوتبال شدید؟

از همان بچگی. می گویند آبادانی ها با توپ فوتبال زاده می شوند. فوتبال از قدیم در آبادان خیلی اهمیت داشت و در کوچه پس کوچه های شهر فوتبال جاری بود. من هم مثل بقیه بچه ها از همان بچگی

◀ در جریان حادثه متروپیل و امداد رسانی به آسیب دیدگان و آواربرداری از آن، عکسی از یک روحانی منتشر شد که شرح آن همه را متعجب کرد؛ «این روحانی، کاپیتان سابق تیم صنعت نفت آبادان حسین سلامی است!». همین توضیح یک خطی کافی بود که حسین سلامی بعد از دوران فوتبالش دوباره سرخط خبرها شود و دوستان سابق و لاحقش شکل و شمایل جدید او را با شگفتی تمام نگاه کنند و از این همه تغییر و تحول تعجب کنند. به همین بهانه سراغ کاپیتان تیم صنعت نفت آبادان، که حالا او را «شیخ حسین سلامی» خطاب می کنند رفتیم تا از او درباره سیر این تغییر و تحول بپرسیم.



اسکن یا کلیک کنید

شروع کردم به فوتبال بازی کردن. در سن ۹ سالگی بود که وارد مدرسه فوتبال صنعت نفت شدم و جدی تر فوتبال را دنبال کردم. همینطور پله پله این مدارج را طی کردم و پیش آمدم؛ تیم نونهالان، نوجوانان، امید و بعد هم ورود به تیم بزرگسالان صنعت نفت آبادان. به طور رسمی از فصل فوتبالی سال ۷۹-۸۰ وارد تیم بزرگسالان صنعت نفت شدم و اولین قرارداد رسمی ام را با این تیم بستم. اما همانطور که گفتم مسیر رشد من سلسله وار بود و این طور نبود که یک مرتبه سر از تیم بزرگسالان در بیاورم. مراتب آکادمی را مرتب طی کردم و به طور رسمی سال ۷۹ یعنی زمانی که آقای عبدالرضا بزرگسالی مربی تیم صنعت نفت بودند وارد تیم بزرگسالان صنعت نفت شدم.

پس قشنگ فوتبالی بودید و هستید. بله؟

خیلی. البته آن موقع فوتبالی بودم، الآن دیگر نه.

جدی؟ یعنی الآن دیگر فوتبال را دنبال نمی کنید؟

اصلاً! اخبار فوتبال را تنها از طریق دخترم دریافت می کنم. خودم هیچ اطلاعاتی ندارم. حتی نگاه هم نمی کنم.

چقدر عجیب. در ادامه می رسیم به اینکه این تغییر و تحول چطور رقم خورد. ولی بگویید چند سال در تیم اصلی صنعت نفت بازی کردید؟

بودم!». خلاصه این است داستان!

از آقا فیروز توی آن بازی خاطره طنز دارید؟

اتفاقاً از همان بازی یک خاطره طنز دارم. توی آن بازی وقتی که بچه‌های استقلال باختند، ما رفتیم سمت رختکن. آقای کریمی به خاطر باخت‌شان به ما بازیکن‌های استقلال را جریمه کرد. کل تیم را شروع کرد به دواندن دور ورزشگاه آزادی.

این اتفاق خیلی هم معروف شده بود!

آره. حساب کنید فرهاد مجیدی، علیرضا منصوریان، وحید طالب‌لو و... را دور زمین می‌چرخاند. اصلاً داستانی شده بود. همه بزرگان استقلال را می‌دواند! ما رفته بودیم توی رختکن جشن و پایکوبی و رقص و آواز و اینها، وقتی برگشتیم دیدیم چراغ‌های استادیوم خاموش است و آقای فیروز کریمی چراغ قوه دست گرفته و دنبال بچه‌های استقلال می‌دود! در آن تاریکی توی پیست اینها را می‌دواند. داد هم می‌زد («واینستا! بدو! واینستا!»). صدایش توی ورزشگاه می‌پیچید و اوضاعی بود. ما گفتیم اینها را تا صبح می‌کشد!

حالا که حرف فوتبال است، خوب است درباره روحیه فوتبالی مردم آبادان حرف بزنیم. به نظر شما فوتبال چقدر توانسته به تجدید روحیه مردم و جوانان آبادان کمک کند؟ چرا آبادانی‌ها اینقدر عاشق فوتبال‌اند؟!

من حدوداً دوازده سال در صنعت نفت بودم. به اضافه دو سالی که به تیم فولاد خوزستان و مس کرمان رفتم و مجدداً به صنعت نفت برگشتم دوازده سال در این تیم بودم. فوتبالم هم در آبادان تمام شد.

خاطرات جذابی از این دوازده سال دارید؟

خیلی خاطرات دارم. اما از آن دو سالی که به همراه صنعت نفت در لیگ برتر بودیم خاطرات بیشتری دارم. اگر بخواهم برجسته‌ترین و بهترین و خوشایندترین خاطره فوتبالی‌ام را بگویم مربوط به برد ۲-۳ می‌شود که در سال ۸۶ مقابل استقلال تهران در ورزشگاه آزادی کسب کردیم. آن زمان مربی استقلال آقای فیروز کریمی بود. ما توی تهران استقلال را ۳-۲ بردیم و اتفاقاً من بازیکن یارگیر فرهادی مجیدی بودم. جالب است بگویم روزی که آقای علیرضا منصوریان به همراه بازیکنان صنعت نفت به متروپل آمد، خیلی متعجب بود که چطور یک فوتبالیست تبدیل به آخوند شده! (می‌خندد) گفتم آقای منصوریان می‌خواهید بگویم تا من را دقیق یادتان بیاورید؟ گفت بگو. گفتم آن بازی و فلان بازی که آنطور شد یادت هست؟ گفت عه! تو کدوم بودی؟ با بیان اشاراتی گفتم من همان پسره بودم. گفت چقدر هم چغر بودی! بعد گفت «اصلاً آن کجا، این کجا؟! آن موقع موهای بلند داشتی، فشن بودی و سرو صورت تراشیده و بزرگ کرده بود و... من اصلاً شوکه شدم گفتم من آن بازیکن



**به عنوان یک آبادانی، و بعد از این همه
بازی کردن در سطح اول فوتبال کشور،
تغییر مسیر دادید و به مشهد رفتید و
طلبگی و این داستان‌ها؟!**

داستان از آنجا شروع شد که من فوتبالم تمام شد. تمام شد و بعد رفتیم به جرگه مربیان پیوستیم. مدرک مربیگری گرفتیم و به کمک یکی از دوستان مدرسه فوتبال تأسیس کردیم؛ مدرسه فوتبال ایران مهر. یک شعبه در خرمشهر و یک شعبه هم در آبادان زدیم. خب عشق‌مان فوتبال بود و نمی‌توانستیم ازش دل بکنیم. خلاصه فوتبال را این‌طوری ادامه دادیم. کنار آن هم یکسری فعالیت‌های اقتصادی را شروع کردیم. یک شرکت بازرگانی تأسیس کردیم و صادرات و واردات به کشور عراق را کلید زدیم. این کارهای اقتصادی را هم کنار مدرسه فوتبال داشتیم و امورمان می‌گذشت، خوب هم می‌گذشت. یعنی الحمدلله هیچ کمبودی توی زندگی نداشتیم. می‌دانید که فوتبالیست‌ها به خاطر قراردادهایی که در فوتبال منعقد می‌شود، زندگی مرفهی دارند. ما هم مستثنا نبودیم. ماشین خوب سوار می‌شدیم و خانه خوب داشتیم و دستمان به دهن‌مان می‌رسید. از این قضایای مذهبی بودن و اینها، هم توی فوتبال و هم بعد از فوتبال، به دور بودیم. این یک چیز واقعیت است. من همیشه این را گفته‌ام که من آدم مذهبی و حزب‌اللهی نبودم. آدمی نبودم که خیلی مقید به نماز و روزه و اینها باشد. واقعاً نبودم. اما نسبت به دو تا چیز خیلی تعلق خاطر داشتم؛

خب تمام زندگی و عشق و علاقه مردم، شاید بتوانم بگویم تنها دلخوشی این مردم همین فوتبال و همین صنعت نفت آبادان است. بچه‌ها از بدو تولد با عشق صنعت نفت زاده می‌شوند و این عشق نسل به نسل مثل ارث و میراثی که از پدر به پسر می‌رسد، به آنها منتقل می‌شود. پیراهن صنعت نفت از همان بدو تولد در ساینزهای مختلف برای بچه‌ها خریداری می‌شود. درواقع عشق و علاقه به رنگ زرد و پیرهن صنعت نفت از همان روزهای اول زندگی مردم آبادان شروع می‌شود. اصلاً قابل مقایسه نیست و من نمی‌خواهم مقایسه بکنم، اما چطور از بچگی پیراهن مشکی امام حسین (ع) را تن بچه می‌کنند و او را به مراسم‌ها می‌برند؟ صنعت نفت هم همین‌طوری است. یعنی بچه‌های آبادان هم از همان بدو تولد با عشق و علاقه صنعت نفت بزرگ می‌شوند. توی کوچه پس‌کوچه‌ها همیشه فوتبال برقرار است. حتی در عصری که الآن هستیم و عصر تکنولوژی و بازی‌های رایانه‌ای و غیره است، باز هم می‌بینی توی کوچه پس‌کوچه‌های آبادان فوتبال و گل‌کوچیک و این داستان‌ها هنوز برقرار است. این را شما در شهرهای دیگر نمی‌بینی. فوتبال در زندگی آنها خیلی تأثیر دارد؛ مردم با برد صنعت نفت خوشحال‌اند و با باختش واقعاً غمگین می‌شوند. این جزوی از زندگی‌شان است.

چه شد که با عشق به فوتبال در شما

می‌آییم. نتیجه این شد که کم کم با خودم یک کاروان هم می‌بردم!

یعنی سال‌های بعد تنها نمی‌رفتید؟

بله. هر سری دوستان می‌گفتند ما هم می‌آییم. بعضی سال‌ها هفت هشت نفره و بعضی سال‌ها ده نفره و بعضی وقت‌ها هم سه نفره می‌رفتیم اربعین. هر سال یک تعدادی بودند و با هم می‌رفتیم.

کسانی که با شما می‌آمدند از بچه‌های فوتبالیست بودند؟

نه. فوتبالی نبودند. هم سفره‌ای‌ها و مشتی‌ها بودند! بچه‌های لوتی و باحالی بودند. با همین بچه‌ها می‌زدیم به دل بیابان‌های عراق، تا برسیم به کربلا.

خیلی‌ها اربعین رفته‌اند و آن حس و حال را تجربه کرده‌اند ولی این چیزی که شما می‌گوئید با اربعینی که دیگران می‌روند خیلی فرق دارد. می‌توانید کمی درباره حال و هوایی که دارد توضیح بدهید؟

اصلاً شما ببینید؛ مسیر نجف تا کربلا یک طرف، مسیری که ما می‌رفتیم، یعنی شلمچه تا نجف، یک طرف. همه آن چیزی که از اربعین می‌دانید را ضرب در هزار کنید و بدانید که همه این هزار برابر قبل از مسیر نجف اتفاق می‌افتد. آن عشق و علاقه‌ای که مردم بصره و ناصریه و دیوانیه و استان‌های قبل از نجف عراق دارند، غیرقابل وصف است. آن خدماتی که شما



حسین سلامی به همراه یکی از اهالی آبادان در متروپل



داشتیم تا خود کربلا.

این پیاده‌روی اربعین را از چه سالی شروع کردید؟ حزب‌اللهی‌ترین بچه‌ها هم معمولاً این کار را انجام نمی‌دهند! انگار از اول یک جنونی در حسین سلامی بوده.

آره! تقریباً از ده سال پیش هر سال انجام می‌دادم. روز یکم صفر از خانه درمی‌آمدم و راه می‌افتادم. یک پرچم خاصی هم داشتم که قرمز رنگ بود و مزین به نام حضرت عباس (ع). هر ساله این پرچم را با خودم می‌بردم، متبرک می‌کردم و برمی‌گرداندم. بعد هم آن را به یکی از دوستانم هدیه می‌دادم. بعد از یکی دو سال هم دوستانم هر دفعه می‌گفتند ما امسال با تو

یک اربعین و دو، دهه اول ماه محرم... حتی وقتی فوتبالیست بودم، همیشه آن ده روز اول محرم برای خودم موکب و ایستگاه صلواتی داشتم و خودم توی آن می‌ایستادم و از کوچک‌ترین کار تا کارهای اصلی موکب به مردم خدمت می‌کردم. حتی در اوج فوتبالم این ایستگاه صلواتی برقرار بود. همه می‌دانستند که حسین سلامی فلان جا ایستگاه صلواتی دارد و می‌آمدند. اربعین هم عادت هر ساله من این بود که از درب خانه پیاده می‌رفتم تا خود کربلا.

شوخی می‌کنید!

نه واقعاً. من هر سال اربعین ۲۰ روز پیاده‌روی

در مسیر نجف تا کربلا می بینید، آن حس خاصی که درگیرش می شوید، صد برابرش در مسیر شلمچه تا نجف اتفاق می افتد. اگر یکبار تجربه کنید می فهمید من چه می گویم. من اصلاً نمی توانم آن حال و هوا را توصیف کنم.

می خواهم یک مقدار به دوران فوتبال تان برگردیم. آن موقع به لحاظ شخصیتی و اعتقادی چطور آدمی بودید؟

خیلی آدم معمولی. شاید گفتن نداشته باشد، ولی من خیلی دوست دارم داستان زندگی ام به دیگران کمک بکند. شاید حتی روی یک نفر تأثیر داشته باشد. من همیشه سعی کردم غلو نکنم و حقایق را بگویم. خب آن زمان آدم معتقدی نبودم. همین الان که دارم با شما صحبت می کنم یک دفتر دارم که توی آن تعداد نماز و روزه های قضایم را نوشته ام و دارم بر اساس آن نماز و روزه های قضایم را می گیرم. یعنی الان که با شما حرف می زنم، هر روز دارم نماز و روزه قضا می گیرم. یعنی الان با گذشته ای که به واسطه فوتبال و جو حاکم بر فوتبال داشتم، خیلی درگیر هستم. بین فوتبال دوستان متأسفانه به واسطه پول و محبوبیت و حواشی، جو ناسالمی جریان دارد. اگر آدم قبل از فوتبال خودش را نساخته باشد مرتکب اشتباه می شود. این بحث توی روحانیت هم هست. یعنی تزکیه بر تعلیم خیلی مقدم تر است. شما اگر خودت را نسازی مطمئناً نمی توانی اثرگذار باشی.

تا حالا به این فکر نيفتادید که برگردید و با تجربه ای که دارید به فوتبال کشورمان کمک کنید؟

نه. چرا که آن فضا، فضای خیلی قوی ای است. فضای خیلی کثیفی است و شما را به خودش جذب می کند. هر چه قدر شما توانایی داشته باشی باز حواشی فوتبال و آدم هایی که دور و بر این فوتبال هستند، شما را جذب می کند. حتی اگر شما را جذب نکند شما را خنثی می کند. واقعاً نمی گذارند کار بکنید. به انحاء مختلف به شما اجازه ورود به این داستان را نمی دهند. چون که منافع شان به خطر می افتد. خود من در این مدتی که آبادان بودم بچه های صنعت نفت آبادان و حتی از وزارت ورزش دعوت به همکاری کردند ولی من گفتم که در این فضا نمی توانم اثرگذار باشم. چون فوتبال آنقدر قوی است، آنقدر رسانه و تبلیغات قوی دارد که یکی مثل من اصلاً توانایی مقابله با آن را ندارد. متأسفانه به این راحتی نمی شود کاری برای فوتبال کرد.

همینجاست که باید پرسید چه اتفاقی باعث شد مسیر حسین سلامی به کل تغییر کند و از آن زندگی فوتبالی و نسبتاً اشرافی به این زندگی تغییر مسیر دهد؟

اتفاقاتی افتاد که باعث شد که من با مشکلاتی درگیر شوم. مشکلاتی که هم از لحاظ مالی و هم از لحاظ زندگی خانوادگی زندگی من را به هم ریخت. خیلی معذب

بودم. اوضاع طوری که می خواستم پیش نمی رفت. ناگهان به خاطر یک کلاهبرداری چندین هزار دلار از سرمایه ام از دست رفت و چون آن فرد عراقی بود، هیچوقت نتوانستیم به او دست پیدا کنیم. این شد که مشکلات مالی ام زیاد شد و پرداختی هایی که باید انجام می دادم با مشکل مواجه شدند. داستان به جایی رسید که ما مجبور شدیم خیلی از این ریخت و پاش ها را از زندگی شخصی خودمان حذف کنیم. من حتی مجبور شدم ماشینم را بفروشم.

ماشین تان چی بود؟

سوناتا بود! (باخنده)

چرامی خندید؟!

خب برای بعضی ها جالب است. می گویند شما یک زمانی سوناتا سوار می شدی؟! باورشان نمی شود! حالا من هم خیلی ماشین شناس نیستم ولی ظاهراً ماشین خفنی است! بله؟ آره. ماشین خوبی است! البته آخرین ماشینم سوناتا بود. ماشین های مختلفی داشتم!

اسم بقیه ماشین ها چی بود؟

اسپورتیج و سانتافه و غیره!

الآن اگر سانتافه را داشتید چقدر ارزش داشت؟

الآن حدوداً دوسه میلیارد پولش است.

خانه چه شرایطی داشت؟

خانه هم خانه خوب و بزرگ و فراخ و پر وسیله‌ای بود دیگر...

خیلی سخت است که از اینها دل بکنی. من تعجب می‌کنم.

من خودم می‌گویم اربعین و امام حسین (ع) به من کمک کردند. تمام این اتفاقات فقط به برکت امام حسین (ع) و اربعین است. خدا یکسری اتفاقات توی زندگی من پیش آورد که همه چیز را عوض کرد. می‌گویند «عسی عن تکرهوا شیئاً و هو خیرا لکم»، برای من هم همینطور شد. من فکر می‌کردم نابود شده‌ام و تمام شد و هیچ آینده‌ای برای خودم متصور نبودم، اما این دو باعث شدند که همه چیز برای من تغییر کند...

یعنی همه سرمایه را از دست دادید؟ هیچی برای خودتان نماند؟

هیچ هیچ هیچی. شرایط طوری شد که من هیچ آینده‌ای برای خودم متصور نبودم. توی همین شرایط بود که خانم پیشنهاد داد برویم مشهد و دست به دامن امام رضا (ع) بشویم و از ایشان بخواهیم که این مشکلات رفع شود و گشایشی توی زندگی ما صورت بگیرد. ما هم گفتیم خوب است؛ برویم یک زیارتی هم بکنیم، به خصوص که چندسالی است نرفتیم امام رضا (ع). رفتیم

زیارت و همان زیارت سرآغاز این داستان‌ها شد. زیارت رفتن همان و در مشهد ماندن همان. ما دیگر به آبادان برنگشتیم!

واقعاً؟ چی شد؟ چه اتفاقی افتاد؟

خب من خودم این دفعه دلی رفتم مشهد، به ظاهر رفتم. خیلی راحت جلوی امام رضا (ع) تمام زندگی‌ام را روی دایره انداختم و گفتم چیزی که الآن من هستم همین است، حالا خودت می‌دانی که می‌خواهی با من چکار کنی. آبرو و شخصیت و اعتبار و ... همه چیز من یک دفعه از بین رفته و من حتی نمی‌توانم در آبادان زندگی بکنم. گفتم همه من را توی آن سطح از زندگی می‌دیدند و این وضعیت برای من غیرقابل قبول است و نمی‌توانم به آبادان برگردم. خانم هم گفت ما برگردیم آبادان چه کار؟! توی آبادان چی داریم که زندگی کنیم؟ گفتم واقعاً راست می‌گویی. گفت مدرسه فوتبالت چی؟ گفتم می‌توانم مدرسه فوتبال را از توی مشهد هم اداره کنم. این شد که تصمیم گرفتیم در مشهد بمانیم؛ به همین راحتی! همان موقع شروع کردیم به گشتن دنبال خانه و این داستان‌ها. انگار همه چیز برای ما از همان اول جفت و جور شده بود. در پیدا کردن خانه و چیزهای مختلفی که پیش آمد، انگار از قبل هماهنگ شده بود. طوری که ما بعد از پیدا کردن خانه در مشهد به آبادان آمدیم، وسیله‌ها مان را جمع کردیم و برگشتیم مشهد. همه تعجب کرده بودند که آقا یک مرتبه کجا می‌روید؟! خیلی سخت است و این حرف‌ها. گفتیم توکل

به خدا، خود امام رضا (ع) کمک می‌کند. خلاصه آمدیم مشهد و شروع کردیم به زندگی کردن.

تا اینجا همه چی درست. ولی چی شد که رفتید سمت طلبگی؟!

آره. تا اینجا هنوز نسبت به خیلی چیزها از جمله طلبگی و زندگی اهل بی‌تی و ... غریبه بودیم. اما من بعد از آن اتفاقات معمولاً به صورت روزانه می‌رفتم حرم امام رضا (ع). به تناب هرچه می‌گذشت اتفاقات خوب توی زندگی‌ام می‌افتاد. یک مقدار از آن مشکلات مالی مان حل شد و مقداری گشایش ایجاد شد. یعنی به عینه می‌دیدیم که اتفاقات خوب دارد بیشتر می‌شود و مسیر دارد از نو شروع می‌شود. می‌دیدیم پول دارد می‌آید و زندگی دارد سرو شکل خودش را پیدا می‌کند. یک دفعه‌ای یک تلنگر توی همان محیط خاص مسجد گوهرشاد و ایوان مقصوره، که من همیشه با امام رضا (ع) در حرم از آنجا ارتباط برقرار می‌کردم، برای من ایجاد شد. دیدم طلبه‌های جوانی نشسته‌اند و دارند با هم مباحثه می‌کنند. حال خیلی خوبی داشتند، می‌گفتند، می‌خندیدند، درس می‌خواندند. یک‌هو گفتم «حسین! چیکار کردی تو؟! الآن سی و خورده‌ای سن داری. آن موقعی که هم سن این بچه‌ها بودی چیکار کردی دقیقاً؟ چه جوابی برای فردا داری؟ می‌خواهی بگویی من دویدم دنبال یک توپ؟ تشویقم کردند؟ چی بگویم؟ اصلاً چی دارم بگویم؟ من هم سن اینها بودم کجا بودم؟ یا سفر خارجی بودی،

یا کنار ساحل بودی، یا مهمانی شبانه بودی! هیچی نداری، هیچی نداری!»، همین تلنگر باعث شد من به خودم بیایم. رفتم نماز و بعد از نماز رفتم سراغ امام جماعت آنجا و گفتم حاجی، من می‌خواهم درس بخوانم! متعجب شد و گفت چه درسی؟ گفتم می‌خواهم درس طلبگی بخوانم. گفت حاج آقا سن شما دیگر به این چیزها نمی‌خورد! برای طلبگی تایک سنی جذب می‌کنند و بعد از آن سن دیگر ممکن نیست. گفتم واقعاً؟ من واقعاً نمی‌دانستم. گفتم مگر می‌شود؟ یعنی برای درس خواندن هم حد و مرز هست؟ گفت بله. گفتم یعنی هیچ جایی نیست که بروم درس بخوانم؟ من نمی‌خواهم آخوند بشوم و حقوق بگیرم و طلبگی کارم بشود. فقط دوست دارم اینها را بخوانم و بدانم. جایی نیست؟ گفت یک مدرسه غیررسمی هست که شما باید چند سال آنجا درس بخوانی، بعد بروی امتحان رسمی بدهی و اگر قبول شدی، به صورت رسمی وارد جرگه طلبگی بشوی. خلاصه معرفی کرد و من رفتم سراغ همین مدرسه‌ای که الآن هم در آن درس می‌خوانم. خدمت مدیر مدرسه رسیدم و با ایشان صحبت کردم. گفت چه کاره‌ای؟ گفتم هیچ، صفر صفر آمدم! گفت چکار می‌کردی؟ گفتم قبلاً فوتبال بازی می‌کردم! حالا این بنده خدا فکر می‌کرد من توی کوچه و خیابان فوتبال بازی می‌کردم! نمی‌دانست رسمی بازی می‌کردم و کاپیتان تیم صنعت نفت بودم و این حرف‌ها. خیلی از دوستان مشهدی‌ام هم نمی‌دانستند و بعد از حادثه متروپیل این قضیه را فهمیدند. حالا

می‌گویند حاجی تو چرا نگفتی این گذشته را داشتی؟! گفتم خب گفتنی نبوده، چیز قابل عرضی نبوده... به خاطر همین خیلی از دوستان من به تازگی از گذشته فوتبالی من اطلاع پیدا کرده‌اند. خلاصه این شد که وارد طلبگی شدیم و از صبح تا شب در حال درس خواندن! (می‌خندد)

الآن چند سال است که دارید طلبگی می‌کنید؟

الآن سه سال است. یک سال هم است که ملبس شدم.

این سه سال چطوری گذشت؟

خیلی عالی، خیلی عالی. لذتبخش. خیلی لذتبخش... خدا را شکر که قبل از چهل سالگی این تغییر و تحول در من صورت گرفت. چون بعد از چهل سالگی تغییر کردن خیلی سخت می‌شود.

واکنش خانواده بعد از این تغییرات چه بود؟

خب خانواده هم توی همان زندگی بودند. معمولی‌ترین قضیه بحث پوشش است دیگر. پوشش خود من هم پوشش عرفی و معمولی یک جوان بود. لباس آن چنانی می‌پوشیدم و تیپ آن چنانی داشتم! اما خب بعد از این تحول کم‌کم این تأثیر آمد، ساده‌زیستی و ساده پوشیدن و اینها آمد. به تبع آن روی خانم هم تأثیر گذاشت. یعنی اگر پوشش ایشان مثل زندگی قبلی بود، کم‌کم همراه و هم‌مسیر من شد.

حتی ایشان هم الآن دارد توی حوزه درس می‌خواند!

طلبگی؟!

بله! (بلند می‌خندد)

ایشان هم دارد طلبگی می‌خواند. اصلاً یک چیزی عجیبی است داستان ما! (باخنده) ایشان هم الآن یک سالی می‌شود که دارد درس حوزه می‌خواند. یک روز به من گفت می‌خواهم بروم حوزه. گفتم «برو، ما که زندگی‌مان افتاده دست امام رضا (ع)، دیگه هرچی خودش بخواد همون می‌شه!».

باز باید به ایشان آفرین گفت که توی این مسیر با شما همراه بوده‌اند. این حجم از همراهی واقعاً عجیب و ستودنی است. یعنی خیلی سخت است که چندین سال در یک دنیای دیگر زندگی کرده باشی و ناگهان همراه با همسرت این‌طور تغییر مسیر بدهی.

بله. الآن از لحاظ پوشش و رفتار و عقیده خیلی با هم همراه هستیم. برای کمک‌رسانی به متروپیل هم همراه من آمده بود ولی حتی یک بار با من تماس نگرفت که بیا ببینمت و این حرف‌ها. می‌دانست که الآن اوضاع طوری است که من گرفتارم و اگر فراغ بال پیدا کنم خودم زنگ می‌زنم و به دیدنش می‌روم. حتی خودش دست بچه‌ها را گرفت و یک شب آمد نزدیک متروپیل، پشت فنس‌های امنیتی ایشان

سوار می شدیم و الآن پراید سوار می شویم (باخنده). پراید من را زین کردیم و دوسه روز بعد از حادثه به آبادان رسیدیم. همان وقتی که متروپل اتفاق افتاد، با اینکه الآن فصل امتحانات حوزه علمیه است و باید امتحان می دادم، به مدیران گفتم من باید بروم آبادان و بیشتر از این نمی توانم معطل کنم. گفت شما یک سال زحمت کشیدی و درس خواندی، حداقل امتحان رابده و بعد برو. گفتم نه، من باید بروم، امتحان باشد برای بعد؛ اشکال ندارد حتی اگر یک سال عقب بیفتم، چرا که این واجب تر است به نظر من. خلاصه درس و امتحان و همه را ول کردیم و به اتفاق خانم و بچه ها زدیم به جاده. تا رسیدیم دوسه روز گذشته بود. با خودم گفتم چطور می توانم کمک کنم؟ اولاً اینکه عمامه به سر داشتم اما دیدم عبا و قبا و این داستان ها برای من دست و پاگیر است. یک شکل و شمایل جهادی به خودم گرفتم؛ شلواری پوشیدم و یک پیراهنی و عمامه به سر. دلیل اینکه عمامه گذاشتم این بود که بگویم روحانیت هم با مردم در حال امداد رسانی است. یعنی واقعاً این دلیل اصلی بود. توی متروپل حجم کمک های مردمی و توزیع غذا و آیمیه و آب معدنی و ... خیلی زیاد بود. چون فضا هم خاک آلود و خراب بود، همه افراد بطری ها و زباله هایی که بود را همان دم دست می انداختند. من گفتم به هر حال اینجا تا چند روز آینده محل زندگی ماست. تصمیم گرفتم این زباله ها را جمع کنم. خودم کیسه دست گرفتم و هر روز کارم این بود که زباله ها را جمع می کردم، حتی آنها را تفکیک می کردم



بعد از اینکه این اتفاق افتاد اول به پدرم زنگ زدم. چون پدرم دیابت دارد نگران بودم که نکند ایشان به خاطر بیماری اش توی متروپل بوده باشد. حتماً می دانید کسانی که قند دارند مرتب باید آزمایش بدهند. سریع تماس گرفتم تا ببینم کجا هستند و اوضاع از چه قرار است. وقتی فهمیدم حال شان خوب است گفتم خدا را شکر. همین خدا را شکر را که گفتم خیلی عجیب ناراحت شدم. گفتم من برای اینکه این مشکل برای پدرم پیش نیامده الحمدلله گفتم؟ این اتفاق برای همه افتاده، پس الحمدلله گفتن خیلی موضوعیت نداشت. فکر کن پدر تو هم یکی از کسانی بود که آسیب دیدند، می گفتی خدا را شکر؟ این اتفاق حال خاصی به ما داد. بعد از دوسه روز که توانستیم کارهای مشهودمان را ردیف کنیم، و از آنجایی که قبلاً ساناتافه

و بچه ها را دیدم و برگشتند. یعنی اینقدر همراه و صبورانه پا به پای ما آمد. الحمدلله خودشان هم به همین مسیر رسیدند و دارند در همین حال و هوا سیر می کنند. جلوتر از ما هم رفته اند.

بحث ها خیلی زیاد است. درباره کدام مقطع از زندگی شما حرف بزنیم!

بله. خیلی زیاد است! باید کتاب شود (می خندد)

دقیقاً. باید این تجربیات را تبدیل به مستند و کتاب کرد. حتماً خواندنی است. ولی می خواهم به متروپل برسیم. چی شد که تصمیم گرفتید بعد از این همه تغییر و تحول بالباس روحانیت به متروپل بروید؟

و به بنده خداهایی که ضایعات و پلاستیک و کارتن و... جمع می‌کردند می‌دادم. آنها بیرون می‌ایستادند تا «حاج آقا» برایمان زباله‌ها را بسته‌بندی شده تحویل دهد».

پس توی این چند روز یکی از کارهایتان جمع‌آوری زباله‌ها بود.

بله. بعد که با بچه‌ها آشنا شدم وارد کارهای دیگر هم شدم. هنوز هم کسی اطلاع نداشت که من حسین سلامی کاپیتان سابق صنعت نفت آبادانم. می‌گفتند یک طلبه مشهدی آمده و با این لباس پای کار است. اغلب فکر می‌کردند من آمده‌ام تا یکی دو روز کار تبلیغی انجام بدهم و عکس بگیرم و بروم. اما وقتی ماندگار شدم و با بچه‌ها خوابیدم و بیدار شدم و مثل آنها روزی دو سه ساعت استراحت کردم و کم‌کم نماز جماعت‌های آنجا را هم من می‌خواندم، دیدند که نه، موضوع ما با بعضی دوستان دیگر که می‌آیند و سری می‌زنند و می‌روند متفاوت است.

چطور از گذشته شما مطلع شدند؟ چون قیافه فعلی‌تان هیچ شباهتی به حسین سلامی گذشته ندارد!

یکی از دوستان قدیمی ما در زمان دانشگاه در اطراف موکب داشت. ایشان مشغول پخش کردن چفیه بود. سمت من آمد و گفت حاج آقا این چفیه هم خدمت شما. من چفیه را گرفتم و فقط گفتم «دست شما درد نکند». با گفتن

همین «دست شما درد نکند» ایشان من را شناخت! گفتم حسین سلامی، تویی؟! گفتم آره. بنده خدا جا خورده بود. همینطور عقب عقب رفت و گفت حسین! این چه وضعی است؟! چیکار کردی با خودت؟ تو کی ای؟! روحانی شدی؟ گفتم چندسالی که آبادان نبودم این اتفاقات افتاده! دیگر همانجا این عزیزان من عکسی گرفت و پخش کردند و نوشت کاپیتان صنعت نفت آبادان روحانی شده و حالا توی متروپل دارد کمک‌رسانی می‌کند. یکی از دوستان خبرنگار هم همانجا بود و این موضوع رسانه‌ای شد. خلاصه همه فهمیدند این آخوند که اینجا دارد زباله جمع می‌کند حسین سلامی کاپیتان صنعت نفت است! خلاصه از آن روز ما دیگر نتوانستیم کار بکنیم! این بیا، آن برو، این مسئول بیا، آن مسئول برو. به بچه‌های آتش‌نشان گفتم شما را به خدا من را از این معرکه نجات بدهید. هر وقت شما رفتید وسط، من را هم همراهتان ببرید! بچه‌های آتش‌نشانی آبادان گفتن بسم‌الله. دیگر اینها که می‌رفتند وسط معرکه ما هم همراهشان بودیم. وقتی که این بچه‌ها مشغول پیدا کردن اجساد بودند من هم کنارشان بودم. یک شیشه گلاب به دست می‌گرفتم و با آنها می‌رفتم. موقعی که پیکرها پیدامی‌شد، کنارمیت‌دعایی می‌خواندم و گلابی می‌پاشیدم. چون بو خیلی زیاد بود و مرتب کار گلاب‌پاشی روی اجساد و بچه‌های آتش‌نشانی ادامه داشت تا یک مقدار مجال تنفس پیدا بشود. یک مقدار از آن حواشی فراغت پیدا کرده بودم و درگیر این کارها بودم. بیشتر

سعی می‌کردم توی موکب‌ها خدمت کنم. کسی هم اگر می‌آمد می‌دید که من درگیر کار هستم و زیاد نزدیک نمی‌شد. من هم خودم را مشغول می‌کردم تا این ارتباط‌ها کمتر شود.

گفتگوی ما هر چقدر طول بکشد باز هم حرف‌ها تمام نمی‌شود. من می‌خواهم سوال آخر را بپرسم. حسین سلامی با این تجربه‌ای از فوتبال و زندگی جدید دارد، ادامه مسیرش چطوری است؟

این اتفاقات شاید برای کمتر کسی اتفاق بیفتد. خیلی‌ها می‌گفتند این اتفاق یا غیرممکن است یا اگر هم اتفاق افتاده ما اطلاع نداریم! خیلی اتفاق جالبی است. ولی همان برکت امام حسین (ع) و اربعین تأثیر داشت روی اتفاقی که توی زندگی ما افتاد. اگر بخواهم درباره فوتبال حرف بزنم شاید خیلی از فوتبال‌دوستان موضع بگیرند و ناراحت شوند. ولی این را بدون هیچ اغراقی می‌گویم که فوتبال ما خالی از اخلاق است، فوتبال ما خالی از خداست، خالی از خیلی قشنگی‌های زندگی است. واقعاً خالی است. چون من در بطن این داستان بودم و در جریان تمام جزئیات هستم. اوج این مسأله لیگ برتر است که من سال‌ها در آن فضا زندگی کردم. این پسوند «مؤسسه فرهنگی ورزشی» که روی اسم باشگاه‌ها می‌گذارند همه‌اش الکی است. کار فرهنگی در فوتبال ما اصلاً وجود ندارد. اگر هم کسی بخواهد کاری بکند، در شرایطی که فوتبال دارد محو می‌شود.



موکب‌ها و همدلی مردم توی این شرایط اقتصادی، واقعاً یک فضای اربعینی ساخته بود. مردم آبادان با اینکه عزادار بودند، واقعاً پای کار و همدل بودند. هرکس هر چیزی که داشت آورده بود توی میدان، اما اینها انعکاس نداشت. همه می‌گفتند اینجا کسی کار نمی‌کند و دارند با سطل امدادسانی می‌کنند و این حرف‌ها؛ همه‌اش درگیری و درگیری. من می‌خواستم با آوردن تیم صنعت نفت کمک کنم فضای کمی تغییر کند. خودم شخصاً با همان هیأت و هیبت آخوندی سوار بر موتور یکی از بچه‌ها به باشگاه صنعت نفت رفتم و از آنها دعوت کردم که بیایند. گفتم ولو اینکه بگویند برای تبلیغات و شوآف آمده‌اید، بیایید و با بچه‌ها و امدادگران و مردم صحبت کنید. با کارگران عکس بگیرید و در صفحات مجازی‌تان منتشر کنید تا مردم ببینند در آبادان چه خبر است. خدا را شکر انعکاس خوبی داشت و از جمیع نکات اتفاق خوبی بود.

درباره متروپل حرفی دارید؟

متروپل نماد مظلومیت و محرومیت مردم آبادان و نماد یک فساد ریشه‌ای است. مردم فکر می‌کردند متروپل قرار است برای آنها شادی بیاورد ولی تبدیل به فاجعه شد. به نظر من متروپل یک گل به خودی بود. باید این گل به خودی را جبران کنیم. همانطور که حصر آبادان شکسته شد، باید حصر مظلومیت و محرومیت آبادان هم شکسته شود. من بعد از سی و اندی سال لذت نوشیدن آب از شیر را توی مشهد فهمیدم! هنوز که هنوز است مردم آبادان نمی‌توانند از شیر آب بخورند. این شرایط باید تغییر کند و همه ما باید کمک کنیم که این اتفاق رقم بخورد.

ملی نرفتند. ایشان دنباله‌رو هم نداشت. در زمان خود من خیلی‌ها بودند که می‌گفتند فلان مربی انسان با اخلاقی است، اما من می‌دانستم که این‌طور نیست و اخلاقیات را رعایت نمی‌کنند. شرایط حاکم بر فوتبال بد است.

راستی، شما تیم فعلی صنعت نفت را هم آوردید اطراف متروپل. می‌خواهید درباره‌اش توضیح بدهید؟

به خاطر همان احساس وظیفه بود. من شب‌ها با خودم فکر می‌کردم و همه جوانب را می‌سنجیدیم. فکر می‌کردم چه کار می‌توانیم بکنیم تا شرایط روحی مردم آبادان و اطراف حادثه متروپل بهتر شود؟ یک مقدار جو رسانه‌ای غالب بر آبادان زیادی سیاه بود. چیزی که از آبادان پخش می‌شد تنها درگیری و زد و خورد و این چیزها بود. اما من خودم توی متروپل یک اربعین کوچک را دیدم. برپایی

الآن به نسبت به سال‌هایی که من بودم وضعیت بدتر هم شده است. اگر هم بخواهی درباره‌اش حرف بزنی خیلی‌ها واکنش نشان می‌دهند و می‌گویند ما زندگی سالمی داریم و ما اهل نماز و روزه‌ایم و ... ولی این داستان‌ها نیست. امثال محمد انصاری و مهدی ترابی خیلی تک و توک در فوتبال ما هستند. انگشت شمار هستند. شما چند نفر می‌توانید مثال بزنید؟ خیلی کم هستند.

راه حلی دارید؟ شما خیلی بهتر از دیگران می‌توانید کمک بکنید.

راه حلی که بتوان کار اساسی کرد و فوتبال را متحول کرد، نه. خیلی خیلی وقت‌ها پیش در زمان آقای دهیاری اتفاقات جالبی افتاد. آن زمان خیلی از فوتبالیست‌ها به خاطر پابندی ایشان به اخلاقیات اعتصاب کردند و به تیم



اسکن یا کلیک کنید

روایت مجله مهر از آتش نشان ۱۷ ساله آبادان؛ من، تنها زن آتش نشان آبادان، ۱۷ سال دارم

شفایق سبتاوی از ۱۵ سالگی به صورت داوطلب کار آتش نشانی انجام می دهد و حالا همه آتش نشانان آبادان او را می شناسند. در حاشیه حادثه متروپل با او گفتگویی انجام دادیم.

یک خانم فقط می توانم توی برنامه های خاصی مثل متروپل حضور داشته باشم؛ آن هم در حاشیه کارها، نه در متن آن. ولی من این چالش ها را به جان می خرم تا به علاقه ام برسم.

تنها آتش نشان زن در آبادان هستم

او درباره حضور خانم ها در شغل آتش نشانی ادامه می دهد: اگرچه آتش نشانی خانم ها در آبادان هنوز جان افتاده ولی در شهرهای دیگر آتش نشان خانم داریم. شهرهایی مثل تهران و شیراز و دو سه تا شهر دیگر از حضور آتش نشان های خانم استفاده می کنند ولی در آبادان تنها خانم آتش نشانی که هست من هستم. من هم اگر در آبادان تنها نبودم و چند داوطلب دیگر هم وجود داشتند خیلی زودتر به هدف می رسیدم ولی فعلاً خودم هستم و خودم. این مسیر سخت بود ولی من تلاش کردم با همین فعالیت داوطلبی خودم را به دیگران ثابت کنم و آنها را متقاعد کنم که آبادان هم به آتش نشان زن نیاز دارد. تنها دختر آتش نشان آبادان درباره

۱۷ سال دارم، در رشته گرافیک محصل هستم و اگر نتوانم یا نخواهم در رشته گرافیک ادامه تحصیل بدهم احتمالاً در رشته روان شناسی درس بخوانم که به کارم هم کمک می کند. آتش نشان داوطلب هستم و دو سال است که دارم در ایستگاه مرکزی آتش نشانی آبادان فعالیت می کنم؛ یعنی از زمانی که ۱۵ سال داشتم وارد این کار شدم و هنوز هم به آن مشغول و علاقه مندم.

از او می پرسیم چه شد که علی رغم سن کم به سمت آتش نشانی رفتی؟ می گوید: از همان اول به آتش نشانی علاقه داشتم. وقتی که فهمیدم می توانم در این حوزه فعالیت کنم برای آتش نشانی داوطلبی اقدام کردم. در این دو سال هم بیشتر در حوزه آموزش فعالیت کردم. انجام عملیات آتش نشانی در آبادان برای خانم ها خیلی محدود و سخت است. من به عنوان

متروپل با همه غم و اندوه و تلخی هایی که داشت، از لحظات سرشار از امید و زندگی و همدلی خالی نبود. مردم آبادان با هر توانایی که داشتند به میدان آمدند و کمک کردند تا آواربرداری از آسیب دیدگان زودتر صورت بگیرد. بین این همه جوانان و مرد های باتجربه و سختی کشیده که از شهر های مختلف به آبادان آمده بودند، دختری با کاور آتش نشانی بود که هم به سبب دختر بودن و هم به خاطر سن کم از دیگران متمایز بود.

از ۱۵ سالگی آتش نشان داوطلب هستم

«شفایق سبتاوی» دختر نوجوان آبادانی از کسانی بود که از روز اول امداد رسانی تا روز آخر آن، در اطراف متروپل حضور داشت و سعی می کرد به همکارانش کمک کند. سبتاوی درباره خودش می گوید: من

نیامده بود. وقتی که به متروپل رسیدم، هوا خیلی خاکی بود و به سختی می‌شد دید. فضا خیلی ناراحت‌کننده و پراز غم بود. بعضی از خانواده‌ها گریه می‌کردند و امدادگرها مدام در حال آواربرداری بودند. تمام امدادگرها هم آقا بودند و خانم‌ها خیلی محدود حضور داشتند. تنها چند خانم از هلال احمر آمده بودند که بیشتر در چادر مستقر بودند. از اهواز هم دوسه تا خانم آتش‌نشان بودند که فکر کنم در قسمت رسانه فعالیت می‌کردند. هرچه که بود، من توی صحنه کسی را ندیدم. تنها خانمی که در صحنه حضور داشت من بودم. اگرچه من هم خیلی به صحنه نزدیک نبودم. درواقع حضورم آنطور که می‌خواستم مؤثر نبود، ولی بالاخره حضور داشتم و سعی می‌کردم از مرکز اصلی حادثه خیلی دور نباشم.

او درباره شرایطی که امدادگران در روز و شب‌های آواربرداری تجربه کردند می‌گوید: من هم مثل همه امدادگران در این دو سه هفته کم‌خوابی کشیدم. روزهای اول سر صبح می‌آمدم و تا شب در متروپل بودم. وقتی که به خانه می‌رفتم هم مدام در فکر این بودم که نکند در متروپل اتفاق دیگری بیفتد و نیاز به کمک من باشد. همین فکرها نمی‌گذاشت بخوابم. برای همین در روز دو سه ساعت بیشتر استراحت نمی‌کردم. اوضاع کسانی که در دل ماجرا بودند سخت‌تر هم بود. بعضی از آنها چندروز نخوابیده بودند و مدام در حال تلاش بودند.



کسی نگفته بود به متروپل بیا ولی رفتم

او درباره روز حادثه و زمانی که از ریزش متروپل باخبر شده است می‌گوید: یادم است که در مدرسه امتحان داده بودم و حالا داشتم توی خانه استراحت می‌کردم. توی حالت خواب و بیدار بودم که شنیدم مادرم دارد درباره اخباری که راجع به متروپل شنیده حرف می‌زند. توی اینستاگرام اخبار را چک کردم و دیدم واقعی است. با اینکه کسی به من نگفته بود به متروپل بیا، به صورت داوطلبی رفتم و سعی کردم در هر کاری که از دستم برمی‌آید به دیگران کمک کنم.

سبناوی ادامه می‌دهد: این اولین بار که بود که در چنین شرایطی قرار می‌گرفتم. تا حالا چنین اتفاقی در آبادان پیش

چالش‌هایی که دارد می‌گوید: سختی‌ها و مشکلات زیادند، اما این مشکلات باعث نمی‌شود که من سرد شوم. هرکس در هر شغلی که دارد با یکسری مشکلات و چالش‌ها روبرو خواهد بود. این‌طور نیست که همه چیز برایش ردیف شده باشد. من هم با این چالش‌ها کنار آمده‌ام. با اینکه سنم کم است و خانم هستم، اینها باعث نمی‌شود که انگیزه و توان من کمتر شوند، بلکه بیشتر تلاش می‌کنم و سعی می‌کنم به خواسته‌ای که دارم برسم. خوشبختانه خانواده من به این تصمیم و علاقه‌ام احترام گذاشته‌اند و همراهی کرده‌اند. اولش فکر نمی‌کردند جدی باشد و فکر می‌کردند دارم شوخی می‌کنم، به خصوص که چون سنم کم بود برایشان قابل باور نبود، ولی همین که شروع به فعالیت کردم و تلاش من را دیدند برایشان جا افتاد.



همانطور که به آتش نشان آقا نیاز است، به آتش نشان خانم هم نیاز داریم

شقایق سبتاوی که تصمیمش برای آتش نشانی جدی است و انگار هیچ جوهره قصد ندارد از این علاقه دست بکشد، درباره لزوم استفاده از آتش نشان‌های خانم در حوادث و بلایای مختلف می‌گوید: همانطور که در حوادث مختلف به آقایان نیاز است، به خانم‌ها هم نیاز است. همانطور که آقایان می‌توانند وارد صحنه شوند خانم‌ها هم می‌توانند. اتفاقاً خانم‌ها به خاطر روحیه قوی‌تری که دارند زودتر به این مسائل عادت می‌کنند. توی خیلی از حوادث هم خانم‌ها بیشتر می‌توانند کمک کنند. مثلاً اگر خانمی در آسانسور گیر کرده باشد یا دچار آتش سوزی شده باشد، خب مشخص است که اگر یک آتش نشان خانم به کمک این موارد برود اتفاق خیلی بهتری می‌افتد. به خصوص که یک خانم بهتر از یک آقا می‌تواند با حادثه دیده ارتباط برقرار کند و او را درک کند. درک کردن حادثه دیده خیلی مهم است و آقایان هرچقدر هم که تلاش کنند نمی‌توانند این نقش را مثل یک خانم ایفا کنند.

او که از نحوه حضور خودش در متروپل چندان راضی نیست و معتقد است می‌توانسته نقش بیشتر و بهتری ایفا کند، اضافه می‌کند: من در متروپل نتوانستم از همه پتانسیلم استفاده کنم و مقداری از همین مسأله ناراحتم. متأسفانه آتش نشانی خانم‌ها در آبادان جان‌نیفتاده و جابرای کار چندان مناسب نیست. البته من هم به آنها حق می‌دهم که با من به عنوان یک زن آتش نشان این‌طور رفتار کنند، چون همیشه این‌طور به آنها گفته شده که فلان شغل مخصوص زن‌ها نیست. در صورتی که الان خیلی از مشاغل تخصصی شده‌اند و به هردو جنس زن و مرد نیاز است. متأسفانه توی متروپل هر بار که می‌خواستم وارد آواربرداری شوم می‌گفتند شما خانم هستی و هیچ کاری از دستت بر نمی‌آید! این حرف واقعاً به من برمی‌خورد. فکر می‌کردند چون خانم هستم هیچ کاری از من بر نمی‌آید ولی این‌طور نیست.

اگر مجبور شوم، به شهری می‌روم که آتش نشان خانم هم بپذیرند

سبتاوی می‌گوید قصدش برای آتش نشانی

جدی است و هیچ چیزی نمی‌تواند او را متوقف کند. کوچک‌ترین آتش نشان آبادان می‌گوید: من آمده‌ام تا این تصورات اشتباه را درباره خانم‌ها بر هم بزنم. فعلاً دارم تلاش می‌کنم که حضور آتش نشان زن جا بیفتد، ولی اگر بینم تا یکی دو سال دیگر شرایط برای کار من در آبادان و در حیطه آتش نشانی بهتر نمی‌شود به یک شهر دیگر می‌روم. می‌خواهم بگویم آنقدر به آتش نشانی علاقه دارم که اگر نتوانم در آبادان به آن بپردازم، حتماً به شهری می‌روم که زمینه‌های مساعدتری برای رشد و پیشرفت من داشته باشد. ضمن اینکه اخلاق من طوری است که اگر کسی به من بگوید تو نمی‌توانی، من بیشتر مصمم می‌شوم که آن کار را انجام بدهم!

از شقایق سبتاوی می‌پرسم «ترس نداشتی که مثل حادثه پلاسکو ساختمان فروبریزی و در آن دفن شوی؟ در کل چه چیزی تو را اینقدر به آتش نشانی علاقه مند کرده و باعث شده با این سختی‌ها کنار بیایی؟». جواب می‌دهد: استعداد و علاقه بر ترس و نگرانی غلبه می‌کند. حس شجاعتی که من در خودم دارم، در کنار اینکه دوست دارم به مردم کمک کنم، باعث می‌شود ترس‌ها و نگرانی‌ها کم و کمتر شود. یک آتش نشان، باید در شرایط به خصوصی، اگر لازم باشد از جان خودش بگذرد و دیگران را نجات دهد. من هم با همین ذهنیت است که وارد آتش نشانی شده‌ام.





دقیقه به دقیقه در آبادان چه گذشت؟

نگاهی به اخبار از لحظه وقوع حادثه متروپیل تا چهلیم واقعه

۱۶:۱۷:

دستور ویژه وزیر کشور در ارتباط با حادثه آبادان.

۱۶:۴۵

دستور «مخبر» برای رسیدگی فوری به مصدومان حادثه آبادان.

۱۷:۲۹

استاندار خوزستان در محل حادثه ساختمان متروپیل آبادان حاضر شد.

۱۷:۳۲

طرح شکایت از صادرکنندگان مجوز برج متروپیل آبادان.

۱۷:۴۵

سی تا چهل درصد ساختمان متروپیل اهواز ریزش کرد / احتمال تداوم ریزش.

۱۷:۵۹

دستور ویژه رئیسی برای رسیدگی به

علت آن اعلام نشده است.

۱۳:۵۵

اعزام تیم‌های امدادی همراه با ۲ تیم سگ‌های زنده‌یاب.

۱۴:۰۲

فرماندار آبادان: دستور تخلیه مناطق اطراف ساختمان داده شده است

۱۴:۳۳

دادستان آبادان، حکم بازداشت پیمانکار ومالک ساختمان متروپیل خیابان امیرکبیر آبادان را صادر کرد.

۱۵:۳۵

دستور قضائی بررسی حادثه ریزش ساختمان آبادان صادر شد.

۱۶:۱۵

ساختمان‌های اطراف ساختمان متروپیل آبادان تخلیه می‌شوند.

◀ ظهر روز دوشنبه در جریان ریزش ساختمان متروپیل در آبادان تعدادی از مردم کشته و زخمی شدند. برج تجاری، پزشکی، اداری متروپیل که در فضایی با بیش از ۶ هزار مترمربع در ۹ طبقه توسط هلدینگ عبدالباقی در سال ۱۳۹۸ ساخته و توسط استاندار وقت خوزستان افتتاح و به بهره‌برداری رسیده بود. در این گزارش می‌خواهیم مروری داشته باشیم بر وقایعی که رخ داد.

حدود ساعت ۱۳ روز دوم خرداد ۱۴۰۱ بود که خبر ریزش این ساختمان به گوش مردم رسید. اما به محض وقوع این حادثه نیروهای امدادی برای نجات جان حادثه دیدگان در محل حاضر شدند:

۲ خرداد

تعدادی آمبولانس و اتوبوس آمبولانس در حال امداد رسانی به حادثه دیدگان است و آتش نشانان در محل حضور دارند و هنوز

خوزستان از تأیید هویت جسد حسین
عبدالباقی متهم اصلی و مالک و پیمانکار
ساختمان متروپل آبادان خبر داد.

۱۹:۲۰

خانواده‌هایی که برخی عزیزان آنها هنوز
زیر آوار ساختمان متروپل آبادان باقی
مانده اند در کنار این ساختمان حضور
دارند.

۴ خرداد

۱۱:۵۱

معاون مسکن و ساختمان وزارت راه و
شهرسازی از اعزام تیم کارشناسان وزارت
راه و شهرسازی برای بررسی حادثه فروریزش
ساختمان متروپل به آبادان خبر داد.

۱۴:۴۵

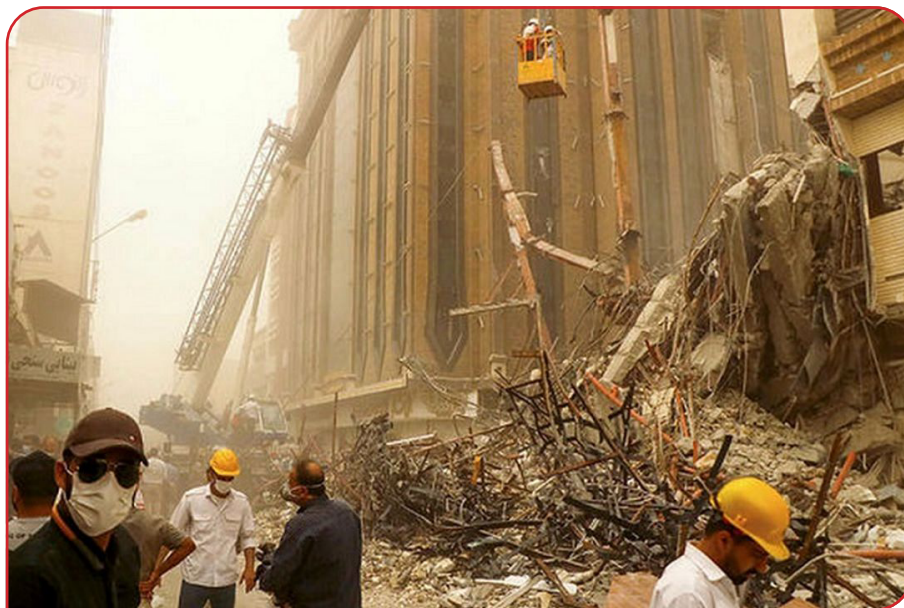
دادستان کل کشور گفت: مالک ساختمان
تجاری اداری متروپل قطعاً فوت شده و
جسد وی ۲۴ ساعت پس از وقوع حادثه
کشف شده است.

۱۶:۴۷

نماینده ولی فقیه در خوزستان روز پنجشنبه
پنجم خردادماه ۱۴۰۱ را در کل استان عزای
عمومی اعلام کرد.

۲۰:۲۷

آوار برداری در ساختمان مخروبه متروپل
آبادان همچنان ادامه دارد و برای این کار
جرثقیل‌های سنگین نیز وارد منطقه
شده‌اند.



سانحه ریزش ساختمان در آبادان.

۸:۱۷

وزیر کشور و معاون اقتصادی رئیس
جمهور به منظور بررسی حادثه ساختمان
متروپل، وارد آبادان شدند.

۱۰:۵۷

رئیس سازمان آتش نشانی شیراز گفت:
دومین تیم امدادی و واکنش سریع
سازمان آتش نشانی شهرداری شیراز به
آبادان اعزام شد.

۱۲:۱۴

تیم ویژه سازمان بازرسی برای بررسی ابعاد
مختلف ریزش ساختمان ۱۰ طبقه متروپل
آبادان در این شهرستان مستقر شد.

۱۳:۲۱

دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان

۲۰:۵۷

وزیر کشور به زودی به آبادان می‌آید / قوه
قضائیه قاطعانه برخورد کند.

۲۲:۳۷

دستور قالیباف برای رسیدگی به حادثه
فروریختن ساختمان در آبادان.
۳ خرداد

۳ خرداد

۰۰:۴۰

دادستان کل کشور با صدور پیامی ضمن
عرض تسلیت به جانباختگان حادثه
ریزش ساختمانی در آبادان، بر نظارت ویژه
بر پرونده و برخورد قاطع با متخلفان تاکید
کرد.

۵ خرداد

۱:۲۹

استاندار خوزستان گفت در ابتدا مجوز ساخت ۶ طبقه برای ساختمان متروپل آبادان صادر شده بود اما با گذشت زمان در دو نوبت سه طبقه و دو طبقه به آن اضافه شد. علت ریزش ساختمان به دلیل رعایت نشدن ضوابط فنی و غفلت در ساخت و ساز در سال‌های ۹۶ تا ۹۸ بوده است.

۱۰:۴۲

رئیس و برخی اعضای کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی با حضور در محل ساختمان متروپل آبادان از آخرین شرایط ریزش این ساختمان بازدید کردند.

۱۳:۴۰

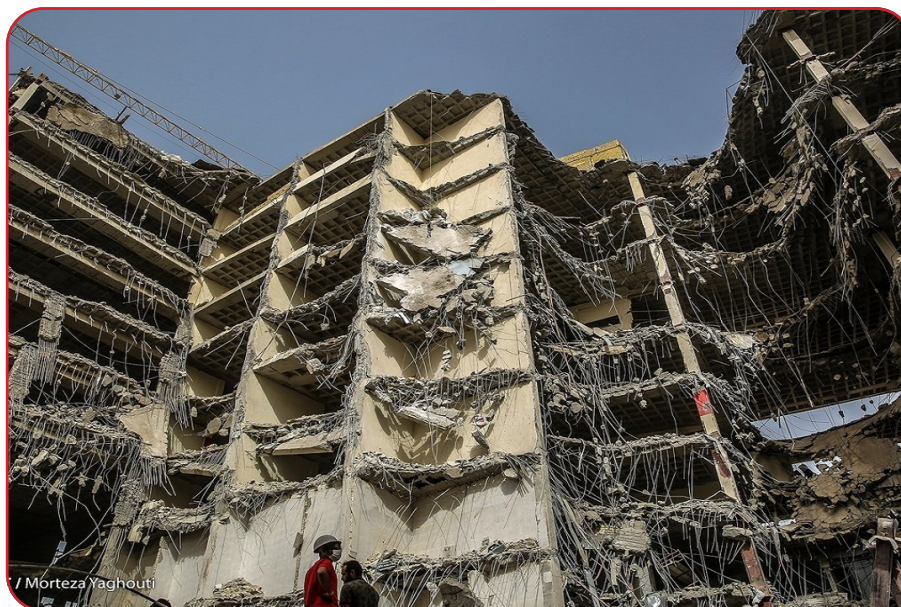
جلسه مرکز فرماندهی عملیات پاسخ به بحران و بررسی حادثه ساختمان متروپل آبادان روز پنج‌شنبه به ریاست وزیر کشور و با حضور رئیس و اعضای کمیسیون عمران مجلس شورای اسلامی برگزار شد.

۱۸:۴۹

زاکانی: فرمانده تیم عملیاتی ساختمان پلاسکو در آبادان حاضر است.

۲۱:۰۰

رهبر انقلاب اسلامی در پیامی با تسلیت حادثه متروپل به مصیبت دیدگان به مسئولان دستور دادند ضمن سرعت عمل برای کاستن از تلفات، مقصران



حادثه مورد پیگرد و مجازات عبرت‌آموز قرار بگیرند.

۱۴:۳۱

مخبر: باید همه دستگاه‌ها با تمام توان و بسیج همه نیروها و امکانات و تجهیزات عملیات آواربرداری این حادثه دلخراش را تسریع بخشند.

۱۶:۱۷

معاون اول رئیس‌جمهور و استاندار خوزستان از مصدومان حادثه متروپل عیادت کردند و سپس به دیدار خانواده جان‌باختگان رفتند.

۲۰:۰۲

امدادگران در ادامه آواربرداری خود به بستنی فروشی ساختمان متروپل رسیده و موفق به کشف چند پیکر از شهروندان شده‌اند.

۲۳:۵۳

وزیر کشور: دستور بررسی مجدد تمامی پرونده‌هایی که صدور شکایت داشته‌اند؛ صادر شده است. آمار جان‌باختگان تا این لحظه ۲۱ نفر

۶ خرداد

۱۱:۱۴

معاون اول رئیس‌جمهور به منظور بررسی آخرین وضعیت ریزش ساختمان متروپل ونحوه امداد رسانی در آن وارد آبادان شد. ۱۲:۴۶: مدیرعامل جمعیت هلال احمر خوزستان از افزایش سرعت آوار برداری و عملیات جست‌وجو و نجات در متروپل خبر داد.

۲۱:۵۸

استاندار خوزستان گفت: کمبودی در زمینه تجهیزات آوار برداری و امداد رسانی برای حادثه ریزش ساختمان متروپل آبادان نداریم و امکانات به اندازه کافی دپو شده است.

جان باختگان تا این لحظه: ۲۶ نفر

۷ خرداد

۰۰:۲۴

دادستان کل کشور گفت: هیچ اغماضی نسبت به متخلفین در هر بخشی چه قوه قضاییه، چه قوه مجریه چه دستگاه های دیگر نباید داشته باشند.

۱:۲۱

فرماندار آبادان گفت: در این زمان برنامه ای برای تخریب ساختمان در دستور کار نداریم. احتمال ریزش بخش های دیگر ساختمان متروپل آبادان وجود دارد.

۸:۱۴

فرماندار آبادان: حادثه متروپل قابل مقایسه با پلاسکو نیست چون ابعاد این حادثه بسیار گسترده تر از پلاسکو است و تا کنون چنین حادثه ای با این میزان سختی و گستردگی در کشور نداشتیم.

۹:۲۱: رئیس کل دادگستری خوزستان: تاکنون ۱۳ نفر که در حادثه ریزش برج متروپل آبادان تخلف داشتند بازداشت شده اند.

۲۲:۳۷

دادستان کل کشور در خصوص تعیین مقصران حادثه متروپل آبادان گفت: مستندات ۸۰ صفحه ای از حادثه آبادان ارسال شد اما مکفی نبود.

۲۳:۱۵

رئیس سازمان مدیریت بحران کشور گفت: اگر مشکلی رخ ندهد تا ظهر فردا به پیکرهای موجود در مغازه های همکف ساختمان متروپل آبادان می رسیم.

جان باختگان تا این لحظه: ۲۹ نفر

۸ خرداد

۸:۴۷

معاون رئیس جمهور در امور زنان و خانواده با حضور در بیمارستان شهید بهشتی آبادان از مصدومان حادثه ریزش ساختمان متروپل عیادت کرد.

۱۱:۲۱

در حکمی از سوی رئیس شورای عالی استان ها، کورش حصیرباف به عنوان مسئول آسیب شناسی حادثه ساختمان متروپل آبادان منصوب شد.

۱۱:۴۰

دادستان کل کشور: امروز دیدم که با این مقدار مستندات اظهار نظر قطعی مشکل است و به همین منظور هیأت عالی قضائی فردا برای بررسی بیشتر به دادگستری آبادان رفته و مسائل و پرونده های آنجا را بررسی خواهند کرد.

۱۲:۳۸

معاون امور زنان و خانواده رئیس جمهور با خانواده های متوفی حادثه ریزش ساختمان متروپل در آبادان دیدار و از آنان دلجویی کرد.

۱۶:۱۴

رئیس سازمان مدیریت بحران کشور: آمار دقیقی از حضور افراد در متروپل نیست و تا زمانی که مطمئن شویم جان باختگانی در لایه های مختلف ساختمان وجود ندارند، عملیات آوار برداری ادامه دارد.

۲۱:۱۳

استاندار خوزستان: ۳۸ نفر به عنوان مفقودی در حادثه ریزش ساختمان متروپل آبادان در سامانه از سوی خانواده ها ثبت شده بود.

جان باختگان تا این لحظه: ۳۱ نفر

۹ خرداد

۲۱:۵۴

فرماندار آبادان: هر کدام از شهروندان ساکن در محدوده متروپل که خانه اش در خطر بوده و یا تخریب شده است می تواند به فرمانداری مراجعه کند تا آنها را اسکان دهیم.

جان باختگان تا این لحظه: ۳۴ نفر

۱۰ خرداد

۱۳:۴۷

معاون رئیس جمهور در امور مجلس

گفت: دولت در کنار مردم است و هیچ قصور و کوتاهی پذیرفته نیست، اما آیا بانیان و عاملان دولت قبل، مسئولیت تغافل و بی‌مبالاتی خود در بازی با جان مردم را می‌پذیرند؟

۱۵:۵۵

استاندار خوزستان گفت: طبق نظر کارشناسان راه و شهرسازی، شهرداری و نظام مهندسی ساختمان متروپل باید تخریب شود. جانباختگان تا این لحظه: ۳۶ نفر

۱۱ خرداد

۱۲:۱۷

معاون اول رئیس جمهور با بیان اینکه دولت تمام امکاناتش را برای رسیدگی به حادثه متروپل بسیج کرده است، گفت: البته اموال مالک توقیف شده تا از محل آن خسارت‌ها جبران شود.

۱۶:۵۳

رئیس اورژانس و فوریت‌های پزشکی خوزستان بر استقرار امکانات درمانی دانشگاه علوم پزشکی اهواز در متروپل تاکید کرد و گفت: ۵۰ آمبولانس برای امداد رسانی به مصدومان متروپل آبادان مستقر هستند.

۲۱:۴۵

معاون تعهدات بیمه‌ای اداره کل تأمین اجتماعی خوزستان گفت: کسبه محل و کارفرمایانی که کسب و کار آنها در متروپل

تعطیل شد، می‌توانند برای ارسال لیست بیمه مهلت بگیرند.

۲۱:۴۷

سرپرست اداره کل تأمین اجتماعی استان خوزستان: برای آنهایی که خدایی نکرده جان خود را از دست داده‌اند، برای حمایت از معیشت خانواده‌هایشان بر اساس قوانین و مقررات سازمان تأمین اجتماعی اعلام آمادگی کرده و در خصوص بیمه بیکاری برای کسانی که مشمول قانون کار بودند، از آن تعداد بیمه شدگانی که در این حادثه تلخ به صورت مستقیم آسیب دیدند و یا کسبه‌ای که وضعیت اشتغال آنها به دلیل اجرای عملیات آواربرداری و رفع صدمات ساختمان متروپل صدمه دیده و کسب و کارشان تعطیل شده نیز مورد حمایت قرار می‌گیرند.

۱۲ خرداد

۱۲:۵۹

سرپرست دانشگاه علوم پزشکی آبادان گفت: برای پزشکانی که خواهان انتقال مطبشان از ساختمان اداری پزشکی متروپل به جای دیگر هستند مجوز یک‌روزه صادر می‌شود.

۱۲:۵۹

معاون شهرسازی و معماری شهرداری تهران، حادثه متروپل را محصول رانت و کوتاهی دستگاه‌های نظارتی و اجرایی دانست.

۱۳:۲۲

استاندار خوزستان گفت: جست‌وجوی پیکرها از زیر آوار متروپل به انتها رسیده و براساس آخرین آمار از ۳۷ نفر فوتی این حادثه برای ۳۳ نفر از آنها جواز دفن صادر شده است.

۱۵:۰۲

دادستان عمومی و انقلاب آبادان از احقاق حق شاکیان ساختمان آبادان از طریق ستاد رسیدگی و پیگیری امور حقوقی و قضائی حادثه متروپل خبر داد و گفت: بنا به درخواست‌های قضائی و حقوقی خانواده‌های متوفیان و مصدومان، «ستاد رسیدگی و پیگیری امور حقوقی و قضائی حادثه متروپل» تشکیل شد.

۱۵:۲۸

وزیر کشور گفت: شهرداری آبادان زمینی داشته است که برای ساخت متروپل فراخوانی داده است و نهایتاً شراکتی بین آقای عبدالباقی و شهرداری صورت گرفته است.

۱۳ خرداد

۹:۰۷

آیت الله سید ابراهیم رئیسی که بدون اطلاع قبلی و به صورت سرزده به آبادان سفر کرد است صبح امروز از محل حادثه روند آواربرداری بازدید و عملیات آواربرداری را از نزدیک مورد بررسی قرار داد و گفت: به یقین با مسببان حادثه متروپل برخورد جدی خواهد شد.

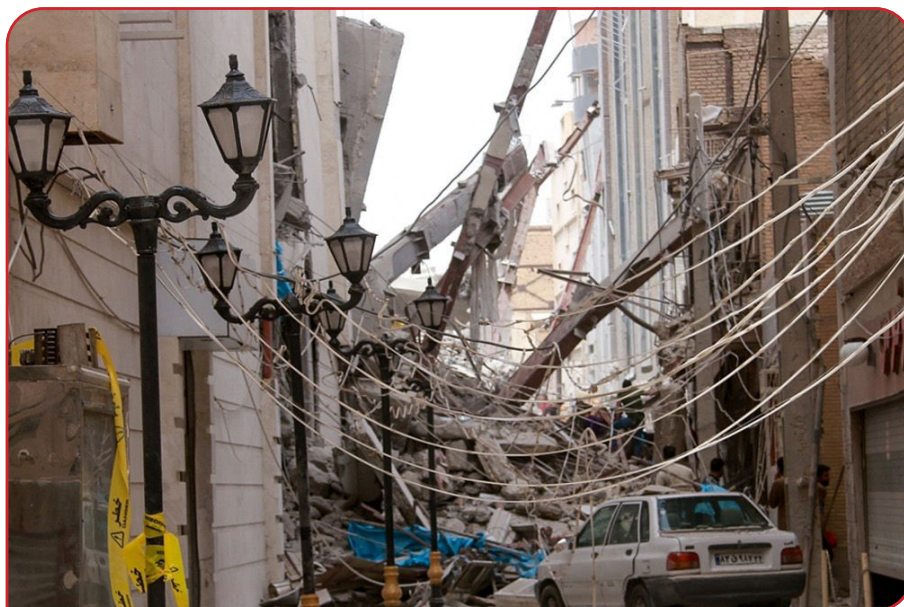
۱۴ خرداد

۱۱:۳۳

رهبر انقلاب: باید از مسئولانی در حادثه آبادان حضور شبانه‌روزی داشتند و به مردم داغ‌دیده تسلی دادند قدرشناسی کرد و عاملان این گونه حوادث مجازات شوند.

۱۸:۴۶

استاندار خوزستان: در سال‌های ۹۴ تا ۹۹ در شهر آبادان روابطی وجود داشت که حادثه متروپل نمونه‌ای از تبعات این روابط ناسالم و نبود نظارت‌ها بوده است.



۱۵ خرداد

۱۳:۰۰

فرمانده انتظامی آبادان با اشاره به انجام گشت‌های محسوس و نامحسوس برای تأمین امنیت در متروپل گفت: طرح‌های پیشگیری از جرایم به ویژه سرقت در منطقه در حال اجرا است.

۱۹:۳۱

تاکنون ۱۴ نفر در رابطه با حادثه متروپل بازداشت شدند که آخرین بازداشتی روز گذشته و مربوط به یکی از اعضای نظام مهندسی بود.

۱۶ خرداد

۷:۴۳

صورت مرتضوی معاون اجرایی رئیس

۱۴:۲۷

رئیس کل دادگستری خوزستان با اشاره به آخرین اقدامات دستگاه قضائی در خصوص حادثه متروپل گفت: برای ادامه تحقیقات تکمیلی برای بررسی دقیق موضوع، هیئت هفت نفره‌ای توسط بازپرس رسیدگی کننده تعیین شد. ۱۶:۱۴: وزیر کشور با اشاره به اتمام مرحله اول آواربرداری ساختمان متروپل گفت: مرحله دوم آواربرداری ممکن است زمان‌بر باشد.

۲۲:۰۱

اعضای شورای اسلامی شهر آبادان با استعفای شهردار آبادان موافقت کرده و سرپرست جدید شهرداری را منصوب کردند. «محمدرضا مطور» به عنوان سرپرست جدید شهرداری آبادان انتخاب شد.

۹:۲۶

گفتگوی رئیسی با مردم. رئیس جمهور بعد از حضور در محل حادثه متروپل با مردم آبادان گفتگو کرد.

۱۰:۰۹

رئیس با خانواده متوفیان متروپل دیدار کرد.

۱۲:۲۶

دستور برخورد بدون اغماض با مسببان حادثه متروپل صادر شد.

۱۲:۴۴

رئیس جمهور، آبادان را به سمت تهران ترک کرد.

جمهور از روند آوار برداری در ساختمان متروپل بازدید کرد.

۱۱:۴۳

فرماندار آبادان، تعداد رسمی جان باختگان حادثه ریزش ساختمان متروپل آبادان که تشخیص هویت شده‌اند را ۴۱ نفر اعلام کرد.

۱۵:۰۴

محسنی اژه‌ای: معاون اول قوه قضائیه پیگیری کند تحقیقات پرونده فرو ریختن ساختمان متروپل سریعتر تمام شود.

۱۷ خرداد

فرماندار آبادان، شمار جان باختگان حادثه متروپل آبادان را ۴۳ نفر اعلام کرد.

۱۸ خرداد

قائم مقام سازمان تبلیغات اسلامی گفت: برنامه شایسته‌ای برای چهلمین روز بزرگداشت جان باختگان حادثه متروپل آبادان برگزار می‌شود.

۱۹ خرداد

مسئول آسیب شناسی حادثه ساختمان متروپل آبادان در شورای عالی استان‌ها گزارشی از تخلفات متعدد و متنوع در ساخت این بنا که در نهایت منجر به بروز فاجعه شد، ارائه کرد.

- نماینده قرارگاه خاتم الانبیا در حادثه متروپل گفت: هم اکنون منتظر اعلام رسمی زمان تخریب سازه باقی مانده متروپل هستیم تا کار تخریب این سازه آغاز شود.

۲۰ خرداد

امام جمعه آبادان گفت: تخریب باقیمانده متروپل در دستور کار است و مسئولان امر هر چه سریع‌تر و با دقت این ساختمان را تخریب، آواربرداری و امور را در آن منطقه ساماندهی کنند.

۲۱ خرداد

رئیس جمعیت هلال احمر از تلاش‌های مجاهدانه امدادگران جمعیت هلال احمر در سانحه متروپل قدر دانی کرد.

۲۳ خرداد

رئیس قوه قضائیه در جلسه شورای عالی قضائی، دستورات مهمی را در باره برخی پرونده‌های قضائی از جمله متروپل و حادثه ریلی اخیر صادر کرد.

۲۵ خرداد

فرماندار آبادان با اشاره به ضرر ایجاد شده به کسبه و بازاریان پیرامون ساختمان متروپل گفت: بازار خلیج فارس به عنوان

محل جدید کسب و کار برخی بازاریان خیابان امیرکبیر در نظر گرفته شد. - دادستان کل کشور از ارسال گزارش حادثه متروپل به رئیس قوه قضائیه خبر داد و گفت: لازم است مجلس نسبت به ترک فعل‌ها، قانون تهیه کند.

۲۶ خرداد

پس از ۲۲ روز اجازه دفن حسین عبدالباقی صادر گردید.

۱ تیر

وزیر کشور از تعیین گروه سه نفره برای بررسی تخلفات و بی انضباطی‌های متروپل خبر داد و گفت: این پرونده گزارش مفقودی ندارد.

۴ تیر

دادستان مرکز خوزستان با خانواده جانباختگان حادثه متروپل آبادان دیدار کرد.

۷ تیر

مدیرکل دفتر تشکل‌ها و نظام مهندسی وزارت راه و شهرسازی تعارض منافع رایکی از عوامل اصلی بروز فاجعه متروپل می‌داند. شهرداری آبادان هم شریک این ساختمان بود و هم مسئول برخورد با تخلفات!

من محمد
خبرگزاری

